

بالکلی و فیاض خواجگان حیرت از حضرت صاحب الامر حضرت نظام الحق والدین قدس العالیین

سلطان المشائخ نظام الحق و حقیقت و بشرع والدین وارث الابرار و المرسلین
سید سلطان الاولیا نظام الدین محمد محبوب آملی بن سید احمد بن سید
علی البخاری آپشتی دلهوی قدس اللہ تعالیٰ اسرارهم العزیز ابن ضعیف
گوید بلیت داتے کہ در لطافت طبع و کرامت شش و شش نبود و نیز نباشد و نیز
امیر خسرو در مدح سلطان المشائخ پی خوش گوید قطعه قطب عالم نظام
ملک و دود و کافار کمال شد رخ آن و ز جند و ز شمایا و معروف +

بانی بود فضائل خواجهکان چو شرف حضرت مسکن و المومنین قدس السدره العزیزه
 فصل در واجبات لایزال متعال آنست که از دریای کجیت این سرور شرف
 درگاه بی نیازی بفرقه در کام این بیچاره که پوسے از ایا بدور رسید است
 بچند مصرع امیر خویاں آخر گداے کوے تو ام به این ضعیف گوید بیست
 ز در عشق سے میر و محمد پرده اے ساقی به از ایا دریای عشق آمیز تا او
 بچمبر گرد و به عشق جمال آن بادشاہ دین تائب گور قص کنان برو دوش
 سعادت کی گوید قطعه گر رسد از تو گو شمع که بمیرا سے سعادی به تائب گور با عزت
 بروم به در بد نام بدر مرگ که حشر هم با تست به از سحر قص کنان تا بقیامت
 بروم به تا ما اعتقاد و محبت آن حضرت صادق است و یقین و ائمت که این
 شکره رامیاں بندگان سلطان المشایخ حشر خواند بود وزیر علم محبت آن حضرت
 پاسے خوبیا مت که گفته اند جو بنده یا بنده یا شد من تائب شینا و جلا و جل
 و ذکر این بادشاہ دین مشتمل بر این ترنوم نکتہ است نکتہ اول در بیان نسب
 و حسب سلطان المشایخ قدس السدره العزیز مقرر صاحب الان عالم باد آبا
 و اجداد ترک و ارسلطان المشایخ از شهر بخاری بودند که کنج علم و کان التوحی
 اس وقت در پیرین سلطنت المشایخ را خواجہ علی بخاری میگفتند که در بدو دریا
 ز آموخه عرب و انیسام هر دو بزرگ مصیبت بر او ریگد ریگد بود و اندر بخاری کجا در
 ناله میزدند و از راهی کجا و رسید او کس آمدند چون در آن ایام قیام الاسلام
 شهر ریافتن بود و ما سجا سکونت ساختند و خواجہ عرب خواجہ مکن بود و مال
 بسیار در بندگان پیشمار داشت و بندگان او بعضے یکسے بعضے بمال او بخار
 میگردند و بعضے خواجہ عرب دو فرزند داشت یکسے دختر و یکسے پسر خواجہ
 عیاد الشایخ خواجہ سعید ایبه خواجہ حمید العزیز ایبه خواجہ حسن بر چهار پشت
 منقول خواجہ نکور بود و در میان این دو دینرگ اتفاق قریبه شد خواجہ عرب دختر
 شود آن ولیه خدا سے آن را به عصوی بی زلیخا رحمته الله علیها که خاک
 پائین در چشمه شبرزه داهرین و در شهر دلی در آن اهل در و کعبه حاجات در اندک

در این کتاب در بعضی جاها کلماتی که در کتب دیگر نیستند درج شده است

است بخواجه احمد بن علی پسر سلطان المشایخ تسلیم کرد و اسباب و تباروی
 باسم جبهز جتنا که بهم بزرگان است بدان شفیع اهل قحجی داد و حق تعالی از آن
 صدق پاک این دو بزرگان گرامت و سرمایه عشق و محبت یعنی سلطان المشایخ
 را پیدا آورد و در دشتائی در عالم آزاں آفتاب جهانگیر حاضر گشت تا پسر
 او جهانیاں در دنیا پرورش و در آخرت خلاص یا بند مشایخ سعیدی گوید
 بیت آفرین خدای بر پدری که از و مادر بچین پسری بزرگ خوش
 گوید نظم پدری که آفتاب خلعت است و مادر سے را که اینچنین پسری است
 اقتابش بر آستین قیامت و ما بتایش بر آستان درست و العزض سلطان
 المشایخ در عالم صغریه که پدر سلطان المشایخ خواجه احمد علی اکبرین بخاری
 از رحمت شایسته اشفیق اهل محمدی والد سلطان المشایخ نواید که او را
 میگویند از دو کس یکی را اختیار کن یا خواجه احمد را و یا پسر را یعنی سلطان
 المشایخ را آن پاکه امن سلطان المشایخ را اختیار کرد چون روزش آن
 خواب با بچیکس نگفت و در رحمت خواجه احمد ترک اعتمادی کرد و آنچه مطلوب
 و مطبوع آن بزرگ بود از کولات و مشروبات بدو رسانیدن گرفت
 تا این چند گاه خواجه احمد بر رحمت حق پیوست و آن بزرگ هم در سواد بدو
 مدفن یافت چنانکه تا این غایت روضه تمیز که اوها نجاست ما هو المقصود سلطان
 المشایخ قدر سے بزرگ شد و الله در کتاب فرستاد کلام الله بخواند
 و تمام کرد و کتابها خواندن گرفت کتابی بزرگ نزدیک بود که تمام کند استاد
 سلطان المشایخ گفت که تو کتابی معتبر تمام میکنی ترا دستار و شمشیر
 بر سر مبارک خودی بایست سلطان المشایخ این حکایت پیش والد
 خود گفت و آن مخدوم به جهان که جهان سے در کشف حمایت اوست بدست
 مبارک خود را سمانه برشت و دستار سے از آن با فانیده چوں سلطان
 المشایخ آن کتاب تمام کرد و الله بزرگوار ترتیب طوعا سے کرد و چند نفر

بائبل و فضائل خواجگان حضرت رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و ائمه و اولاد و اہل بیت

از بزرگان دین و علمائے اہل یقین را طلب کرو در آن مجلس خواجہ علی مرتضیٰ
 شیخ جمال الدین تبریزی بود کہ نعمت و نبی از وی اقامت و در آن زمان بکر است
 مشہور گشتہ بود چون طعام خرچ شد سلطان المشائخ آن دستار برکت دست
 مبارک کردہ بجلوس درآمد تا در نظر این بزرگان در سر بند و شیخ علی مذکور
 یک سر دستار بدست مبارک خود گرفت و دوم سر دستار بدست سلطان
 المشائخ داد سلطان المشائخ آن دستار کرامت بر سر بست اول سر و قدم
 خواجہ علی آورد و خواجہ دعا کرد حق تعالی ترا از علمائے دین گردانا و بمنہیل
 ہمت رسانا و بعدہ سر و قدم اہل مجلس سے آورد و دعا ہائے آن صاحبان
 را خریداری میکرد و الغرض چون فقیر نعمت اللہ نوری و کتاب سیر الاولیا
 دید کہ ذکر شجرہ طیبہ اجداد بزرگوار حضرت سلطان المشائخ خواجہ علی حسین البخاری
 و جد مادری سلطان المشائخ خواجہ عرب حسین البخاری کاتب حروف
 کتاب سیر الاولیا سید مجرب بن سید مبارک بن سید محمد علوی کھنچی
 الکرمانی مندرج ساخته بود بنا بر این شجرہ طیبہ اجداد بزرگوار خود خواجہ
 عرب و خواجہ علی جد حضرت سلطان المشائخ قدس اللہ سرہم العزیز معتمدین
 الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ از بزرگان خود بسند صحیح رسیده است
 درین نکتہ سیر الاولیا با بشارت حضرت سلطان المشائخ تحریر یافته است
 و نظر صاحب دلائل عالم خواندنت اللہ تعالیٰ ایات در شجرہ طیبہ

سوائے عبارت
 سیر الاولیا کہ شجرہ
 طیبہ اجداد بزرگوار
 حضرت سلطان
 المشائخ حضرت
 نعمت اللہ نوری
 نوشته اند و حضرت
 نعمت اللہ نوری
 نیز ہم جد حضرت
 سلطان المشائخ
 چون من سابق
 مقام بود در ذکر
 حسب نسب حضرت
 تخریر آمد و سوائے
 ذکر شجرہ طیبہ نیز
 سطر سے از اجوار
 اولاد حضرت صلعم
 ہم نوشته بودند چون
 خانی از خانہ بنویسند
 نہ مسطور شدہ
 سوائے از نوشتہ
 مصنف سیر الاولیا
 لیکن بسبب اینکہ
 حسب الارشاد
 حضرت سلطان
 المشائخ بود باہر
 بعلم آمد

ابیات

میکنم ذکر سے از اولاد بتول	بعد حمد خدا و نعمت رسول
یادگار سے بود زین العابدین	از امام الحق حسین شاہ دین
بود باقر نور چشم آن امام	در جہاں من بعد او قائم مقام
زوبیالم حضرت الصادق پسند	او چون محفل جانب فردوس راند
موسیٰ الکاظم امام نیک بخت	یسوہ مانند از شاخ آن عالی درخت

این انبیا و اولاد ایشان در حقیقت تاج و تاجداران عالم و اولادین قدس سره

<p>بود امام اسکمیں علی الرضا ^ع ماند فرزندش محمد نیک تام ^ع ز علی الهادی اندر دهم برآمد آمد آنکه جعفر از وی در وجود گویی روشن زکات جعفر است از علی اصغر جو عبد اللہ زاد ز علی آمد دو عالم را سعید وز حسن آمد محمد یادگار بود او سید حسینی بخاری با خدا سوی باغ خدا و هم رو نهاد اہل جنت باشد او ہماں ^ع سالک راہ ہستی عبد العزیز احمد از وی بود با خلق عظیم داشت او شغل بزرگ از حق مدام بود و اما و فقیہ روزگار ^ع بود صدر الدین ثمر از مشایخ او صالح آمد زان نگو فردر وجود نعت اللہ نوری از وی ^ع السلام</p>	<p>ز ان شروع شغل را ^ع پدید کرد او رحلت سوی دار السلام چون فروغ حق بفرودش رساند آسماں سوی شہادتش رہ نمود سرور عالم علی الاضغر است گشت عالم خورم و آفاق شاد ہم ز عبد اللہ آمد شد پدید وز علی آمد حسن فرخ شمار ماند از و خواجہ عرب فرخندہ ^ع آخر از وی خواجہ عبد اللہ ماند از و خواجہ سعید اندر ہماں ماند زان صاحب دل اہل تمیز ز حسن ماند از حسن عبد الکریم ماند فرزندش بود طاہر پاشا نام ماند عبد القاہر از وی یادگار رہ ششٹی بخش چراغ کاخ او در صلاح دین چون او کس بود ماند فضل اللہ زان عالم مقام ^ع</p>
--	--

و کرب اہل شجرہ طیبہ حضرت قطب الاقطاب محبوب عالمین سلطان
المشاہد نظام الحق و الشرع والہدین سید محمد نظام الدین اولیا
قدس الدرہ العزیزین سید خواجہ احمد وجہ حضرت ایشان سید خواجہ
علی حسینی بخاری بن سید عبد اللہ بن سید حسن بن سید میر علی
وجہ ماوری حضرت سلطان المشایخ سید محمد نظام الدین بن سید خواجہ

بناك... وفضل نور جان...
 حضرت سید علی بن محمد بن سید حسن بن سید میرزا بن میرزا محمد بن میرزا
 محمد بن سید علی بن محمد بن سید جعفر بن سید علی الامام بن سید علی المراد
 القلی بن الامام سید محمد بن ابو ادین الامام سلطان بن الشهبان حضرت امام
 علی سوری القمشان الامام حضرت موسی الكاظم القمط بن الامام الهمام حضرت
 امام جعفر الصادق بن الامام حضرت محمد بن الباقر بن ابوالاحق حضرت
 امام زین العابدین بن الامام فی الارض و سماء سلطان الشهبان حضرت امام
 حسین الشہید فی الکربلا بن الامام فی المغارب المشارق حضرت امیر المؤمنین
 علی المرتضی و علیهم السلام و الکرام و ائم الامام السعید الشهبان حضرت امام
 حسین حضرت فاطمة الزهراء علیهما السلام بنت حضرت فضل الانبیاء و اکرم المرسلین
 رسول انبیین سدر الکائنات مفخر الموجودات رحمة للعالمین حضرت محمد رسول صلی
 علیہ و آله و ائمه الطهاره و جمیع اصحابه الاخیار و الارزاق الاولیاء الانجبین المقربین
 حضرت النعمان بن محمد یا رحم الراحمین و بی اکرام الکریمین و ذکر فرزندان حضرت رسول
 علیہ السلام حضرت علی الشریع و سلم را چهار فرزند بود مذکور است ظاهر قاسم
 ابی اجمیر و چهار دختر خور و ترین دختران آن سسر و رکامانات صلی الله علیه و
 سلم فاطمة الزهراء رضی الله تعالی عنهما و بزرگ ترین بنات آن حضرت علی السلام
 زینب و دیرا با پسرخالده اش ابی العیاس بن الربیع بن زینب الزهرا بن
 عبد المنان عقد فرمودند و محم رقیبه حضرت علیه السلام با عقیب بن ابی لهیب
 نکاح بسته بود بعد از موت او رقیبه را حضرت عثمان بن عفان رضی الله
 عنه داد حضرت ایشان بجان چشمة بجزت کردند سیوم اهم کاشوم و نام او امنت
 بود و دیرا اولی عقیب بن ابی لهیب نکاح کرد و پیش از رحلت نبوی ویرا طلاق
 داد بعد از وفات رقیبه عثمان داد و نه قول صحیح است ابی لهیب و فاطمة قوم حضرت
 شهبان و مراد علی بن ابی لهیب قوم ابی العیاس و در رقیبه قوم حضرت
 عثمان چون ابی لهیب رقیبه فوت شد نه بعد و ابی لهیب کاشوم حضرت عثمان

۹۸

۱ ذکر فرزندان آن
 حضرت علی الصدیق
 و سلم حضرت
 نعمت الله توری
 رضی الله تعالی عنه
 سید الشهدا حضرت
 سلطان المستنجب
 رضی الله تعالی عنه
 مؤمنان و سوری
 عبارت سیر الاکابر
 بی بی شهبان حضرت
 نعمت الله توری
 و ازین ابن کما
 شود -

و او تازان سبب حضرت عثمان را و او انورین میگویند و که از و جاح مطهر است
 صلی الله علیه و آله هر چه مرتب است نکاح ایشان اول حضرت خدیجه بنت خویله بود و هر چه
 بنت رقیه بود و هر چه حضرت عمر الشیخ مدینه بنت ام روایان مهر عایشه مساعی بود
 که به نجاه و در هر روز که بر او بیست است آنکه مهر او با نهاد و رسم بود و رسول علیه السلام آنرا
 و سخن کرده تسلیم نمود و چهارم حضرت حفصه بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنه مادر زینب
 پنجم حسینه بنت زینب ششم ام سلمه بنت امید بن قیس زینب بنت جحش ششم
 جویریة بنت عثمان ششم مویز بن ابی ایشاد و هفتم حبیب بنت ابی اسلم و میفرمود پیغمبر علیه
 السلام زن دیگری بود که بعضی از ایشان نکاح کرده و زفاف واقع نشد و بعضی از آنها را
 خواستگاری کردند نکاح با ایشان اتفاق نیفتاد و قایمانداری شده بودند اول مادر
 زینب ششم بنت قلمیة دوم ریحان بنت زید عمر بیوم کینز که زینب بنت
 جحش با آن منور شد و یاد او نام و خمران و سه زینب بزرگترین بنات آل سر
 علیه السلام و او در جاهلیت در سال سنتی ام از واقع فیلی و بر ابا پیسر خاله اش
 ابوالعباس عقد فرموده بودند و در روز بدر چو ابوقریش گفت من گویم
 میبندم خدایت است و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سلم بنده و رسول اوست پس
 آنکه بیرون آید خود را به پیغمبر علیه السلام رسانید آنسر و زینب را بهما نکاح
 اول بوسه باز کرد و روایت است آنکه تجدید نکاح کرد مجمع الفتاوی سے عینہ -
 مَا نَأْتِي الشَّيْخَ الْإِمَامَ حَمِيدَ الدِّينِ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ عَنْ مَنْ لَقِيَ الْإِمَامَ سَيْدَنَا
 وَأَبَا نَيْسَانَ سَيْدَنَا فَهُوَ سَيِّدٌ فَقَالَ أَسَدَانِي شَيْخُ الْإِمَامَةِ الْكَلْبَرِيِّ
 رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ هُوَ سَيِّدٌ وَأَسَدَانِي بَأَنَّ اللهُ تَعَالَى جَعَلَ عَلَيْهِ مِنْ دَرَجَاتٍ
 نَفِيسَةٍ وَأَبَا نَيْسَانَ عَلَيْهِ مَا السَّلَامُ مِنْهُ الْإِمَامُ وَتِلْكَ فَهَيَّا أَيُّهَا الْوَالِدُ
 وَرَبِّيَاتَانِي تَأْتَانِي عَنْ عِنْدِي مِنْ أَوْلَادِ السَّمَاتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تِلْكَ أَوْلَادِي
 مِثْلِي تَقْبَلُونِي فَجَعَلَ اللهُ سَلَامَهُ مِنْ رَبِّهَا لِي وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَذَا أَتَيْتُ
 تَكْتُمُ دَوْمَ دَرِيَانِ بِبِيدَانِ مِنْ مَجِبَتِ شَيْخِ شَيْخِ الْوَالِدِ فَرِيدِ الْحَقِّ وَالْبَرِّ تَدْعِي

بال ذوال حوجگان پیشین حضرت شیخ عالم العزیز نظام الحق والدین قدس سرہ

مشہور العزیز سلطان المشائخ را آمدن از یاد اول در شهر دہلی بحیثیت معلم سلطان
 المشائخ میفرمود رایجہ خورد و پودوم بقدر روزہ سالہ کم یا بیش لغت میجو اذم
 مردے کہ اور ابو بکر خراطہ و ابو بکر قوال ہم گفتند بے بخت دست دستا دست آمد
 نگار ظروف ملتان آمدہ بود او حکایت کرد کہ من پیش شیخ بہاوالدین زکریا قدس
 اللہ سرہ العزیز سماع گفتہ ام و این قول میگفتم لقد تسقت حبة اللہ فی کبیدی
 صراع دوم یاد نماید شیخ یاد داد بعد مناقب شیخ بہاوالدین زکریا گفتن گرفت
 کہ انجاد کر جنیں و نقبا جنیں تا کنیز کانے کہ اس میگفتم ہمہ ذکر میگویند ایسا و مانند ایسا
 بسیار گفت یعنی بیچ در دل من شمس است بعد از ان حکایت کرد کہ از انجا در
 اجودین آمدہ مشائخ و پدم جنیں و جنیں العرض چون مناقب شیخ شیوخ العالم
 فرید الحق الدین قدس اللہ سرہ العزیز در گوش من افتاد و محبتہ بہ ارادتے بصدق
 در دل من درآمد تا چنان شد کہ بعد ہر نماز سے ذہنہ بار میگفتم شیخ فرید و وہ ذہاب
 میگفتم مولانا سے فرید انکاہ میخفتم پس ایس محبت بنایتے رسید کہ جملہ باران مرا
 از ہمتی خبر شد چنانکہ اگر از من سلختے پر سیدند سے و خواستند سے کہ سو گند
 دینہ میگفتم سے سو گند شیخ فرید بخور بعد از ان چون شانزدہ سالہ شہم غربیت
 و ہلی شد پیر سے عزیزی عرض نام ہزارہ شد وراثت سے راہ اگر جا سے خوف شیر
 و یاد و پودوم سے گفتے اسے پر حاضر باش واسے پیاد پرتاہ تو میر دم من ازو
 پر رسیدم کہ ایس پیر کر ایسگوئی گفت شیخ شیوخ العالم فرید الدین را در من تلق
 و اضطراب محب شیخ شیوخ العالم زیادہ تر گشت تا و شہر آمدہ شد قضا را ہم در
 جوار شیخ نجیب الدین متوکل برادر شیخ شیوخ العالم فرید آمدیم نکتہ سیوم در
 بیان علم و تبحر سلطان المشائخ نظام الحق والدین قدس اللہ سرہ العزیز
 سلطان المشائخ میفرمود چون در شہر درآمد سہ چہار سال تعلم و تبحر کرد و
 ہمدان ایام کہ تعلم میکردم اگر چہ در محبت متعلماں آرا با بود سے فنا مکررات گفتے
 کہ من میان شما ننخوا ہم ماند و چند روز پیش میان شما ہم چنانکہ یقینہ ایس حکایت

انہ کی فضیلت اور بھلائی چشتی از غریب سالت احمد حضرت نظام الملک دہلوی نے قدس سرہ

۱۰۱

در کتبہ سلوشت سلطان المشائخ تحریر یافته است مقصود ازین سخن اینست چوں
حق تعالی محبت خود نصیب سلطان المشائخ کرده ہم از ابتدا سے خاطر مبارک اور آن
بود کہ از ہمہ قطع کند و یاد دوست بسازد مصرع کہ در یکدل نمیکنی غم جان غم جانان مقبول
است کہ تعلم در علم سلطان المشائخ بحد سے رسید کہ سیدنا شعلمان تیر طبع و دانشمند ان
کامل مشہور گشت و بخط مولانا نظام الدین بخت و محفل شکن مخاطب گشت
و از سر علی حطے تمام و نصیبے کامل بگرفت چوں در علم فقہ و اصول فقہ استحضار سے
تمام حاصل کرد شروع در علم فضل کرد و بوا سطره مولانا مس الملک والہ الدین دماغانی
کہ یار و یسوق سلطان المشائخ بود و جد مادرین کاتب و ف پیش شمس الملک والہ الدین
کہ در علم و فضل در عصر خود سستے بود و بیشترے استادان شہر شاگردان او بودند
علم بگشت کرد و پہل مقام حریری یاد گرفت چوں این علم بحال رسید شروع در علم
احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم نمود و کلمات آنکہ پہل مقام حریری یاد کرده بود مشائخ
الما تورا یاد گرفت پیش مولانا کمال الدین زیرا کہ عالم و زاہد زمانہ بود و در علم حدیث بود
احادیث بے نظیر و بگازہ حضور و مشارق الانوار بحث کرد و خوا مض این علم حدیث
و صحیح سٹہ و روایات احادیث باقصی الذیات تحقیق کرد تکتہ چهارم در بیان بعضی
واقیق احادیث کہ سلطان المشائخ قدس سرہ العزیز تقریر کرده است سلطان
المشائخ میفرمود کہ من از مولانا و پہلہ بن پائی پرسیدم کہ در حدیث است
اصنعوا کل شیء الا الکناح ظاہر این حدیث می آگاہی کہ کناح حرام است پس
منے این چہ باشد ساحتے تامل کرد و گفت شما بیان فرمائید گفتم صحابہ و ربنہ کی
حضرت سالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض داشت کردند چوں زمانہ حائض
میشود بستر علیحدہ میکند یا را میفرماید حضرت سالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اصنعوا
کل شیء الا الکناح یعنی فرود و کمر ساید و بالتصرف کنید و میفرمود کہ پیغمبر علیہ السلام
فرمودہ است صنف صنف الشہرہ مشرفا صنفی صنفی الدین کاشانی رحمۃ اللہ علیہ

راہ بکنید ہر بہر روز گر کناح حرام - شہ روزہ دارید روز اول ماہ را در روزہ حرامہ -

بائک در فضل نور محمد و جنت حضرت امیر حضرت نظام الحق والدين قدس سره

گفت این حدیث از غیر ائمه نیاید و معنی آن از خواص من بیان حدیث استعارت
 می نمود و میفرموده الشهور فی أصل الق فصیح استم التومیر الاول من الشهر اللی
 هکذا القرة سبغی از شهر مرتبه شمس شهر کماله منکون علیه الوسته حال و کذا اری
 ههنا التومیر الاول من لاله عطفت الشهر علیه وههنا اسم التومیر من الشهر
 و منه یقال سیر الشهر او لایه و میفرموده که حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه
 و آله وسلم بخجل است من قبل معاهد الکریمه رایحه الجنة فان لیحوا یوق جک
 من متراة جسمی الله عاکه ظام این حدیث مخالفت مذموب بل سنت و جماعت
 است و اما این حدیث را تا میسر است کرده اند و آن اینست که پیش از دخول جنت
 در مقام حساب بنایت الله تعالی بوسه بهشت خواهد و زیاده حساب مومنان کمال
 شود پس کسیکه معاهد را کشته باشد بوسه آن بوسه نخواهد آمد از برای شدت
 حساب این همینست بر زبان مبارک را ندانیم با دسه که سحر که ز سر کوسه تو آید
 چنانچه خدا یاد کرد بوسه تو آید + بعده در کبر لغایت مغلوب شدند و این سخن
 بر زبان هر که از مذمت شایع است که آن بوسه درین زمان در مجلس موجود است و
 درین مجلس قاضی محی الدین کاشانی و عزیزان دیگر حاضر بودند و این حدیث نیز
 فرمود اذ انک اکل احل که دعایم و کلامه جنت حیدر به حق یلیعقها او یلیعقها فسرو
 در قول سخن یلیعقها او یلیعقها بعضی شارحان کتب تفسیر برشته اند لیسوا غیره و همچنین
 خطا است بگمان آنکه لعاق متعدیست و همچنین نیست که افعال بهم متعدی است
 فقط بلکه لازم هم آمده است چنانکه اولیایک هم المفلحون لیا و انشرفت الودش بتور

صلی الله علیه و آله و سلم وضع نام روز اول از ماه است که آنرا غره میگویند نام بنام شده باین روز اول از ماه
 شهر که آن روز اول است ازین شهر است ماهه کما یقاله با اسم شهر سبغی نلیعق استعمال و تحقیق الوده کرده شده
 است ازین لفظ شهر روز اول از ماه بواسطه ولادت کردن حضرت شهرزاد شهر آنکه عطف کرده به شهر
 بر آن لفظ و آن نام روز اول است از شهر و گفته می شود سر از شهر آخر شد - **تفسیر** که یک کوشش است معانی
 بومیه شهریه بوسه بوسه بهشت را پس تحقیق بوسه آن بهشت یافت می شود از قضا یا بعد از آن است و همچنین
 که تومیر سیک از شهر نام است و نام هر دو دست نمود و اما آنکه سبغی است در آن جماعت است که از شهر
 زمین را نور پروردگار است -

بارگاہ در فضائل فرزند گان حضرت زین العابدین علیهم السلام تا عهد حضرت نظام الحوت و الدین در سن سوره

و این شب از برای است هر دو لفظ را معنی واحد است از آنجا است که در حدیث
 سلم شرط داشته اند میفرمود رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است شب است شب
 الحارین و میآید نکات الطیب و النسا و غیره در این شب است و فرمود
 مقصود از این شب آنست که است سبب آنکه از همه بهتر است رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم جانبی بیشتر بود و مقصود از قرآن العینی فی الضم و کونه اطیب است یعنی
 عنها آن ساعت او در کار بود بعد از آن فرمود یعنی آن شب مقصود از این نماز
 است اگر مقصود از این صلوة بود صلوة را مقدم داشته برین در چیز دیگر
 فرمود خلفاے راشدین نیز چون ابو بکر صدیق و عمر خطاب رضی الله عنهما
 علی رضی الله عنهما بر وفق لفظ رسول صلی الله علیه و سلم که آن چیز گفتند
 اینگاه جبرئیل از حضرت عزت فرماں رسانید که من نیز است چیز دوست میدارم
 شایء تأب و عین یاک و قلب خاشع و میفرمود که رسول صلی الله علیه و سلم
 بسیار جاسے فرموده است کسیکه چنین کند او فردا یا من در بهشت یکجا باشد
 و در بیان این حدیث اشارت بدو انگشت کرده انگشت شهادت و انگشت میانه
 و فرمود که تا من بعد سلطان المشایخ فرمود یعنی همچنین در حدیثی که فرمایند همچنین
 در حدیثی که فرمودند که تا من انگشتان خلق که بتدا انگشت میانه بلند تر از میسر اند
 اما انگشت میانه و شهادت از آن رسول صلی الله علیه و سلم هر دو برابر بودند
 و میفرمودند که مرا خواهر زاده بود و او را بشوئے دادند آنقدر در خانه شکیوئی بود و والده
 ماجده است مرا گفت بخواب میان ایشان خلق کنم گفتم فریادت شکر است شب آن در
 خواب دیدم که میگویند خدیج نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه می آید و والده رفد
 گفتم قدر است طعامی براسے ششخ موجود گفتند والده فرمود در خانه ما طعام کجا است
 بعد ریشیا شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با کجاست می آید رفتم پاسے بوس
 کردم و گفتم یا رسول الله در خانه من برآید فرمودند چه خودی کردی رفتم طعامی پیش آوردم
 و در سنه داشته شده است بطرف من از دنیا شده خبری که خوشبخت بودم عورتی خوب سیوم در دنیا
 چشم من در نماز **ع** یکے جوان تو کند و دوم چشم گریان سپرد دل فرزند من کند -

ایک لفظ کا جو چنانچہ ہے حضرت سید محمد حضرت زکریا اور ابن قریسہ

فرمودند و تالیف تو لغام کجاست ہمیں زمان باوالدہ براسے طعام چینی کے معنی
 شرمندہ شدم گفتم یا رسول اللہ صبحوا ہم حدیثی از زبان پاک سید کائنات بشنوم
 پیغمبر فرمود و صلی اللہ علیہ وسلم کل امرأة تزوجت بزواج و طلبت القتر و منه
 قبل منی سنین و نصف سنة فیما منعونة چون بیدار شد مائل کروم واقع
 خواہر زادہ بود باہر او این تہمتہ باوالدہ گفتم و گفتم چند گاہ صبر می باید کرد تا از مدت نکاح
 ایشان دو نیم سال بگذرد بعد صبر کردیم اس داماد نیک موافق طبع شد الغرض اجازت
 نامہ سید گفتن علم حدیث کہ مولانا کمال الدین زابہ بخط مبارک خود در ذیل مشارف
 کہ سلطان المشائخ ازین بزرگ سماع دارد نبشته است کتاب حروف اشجار
 درین کتاب کتب کرده است و نیست بسم الله الرحمن الرحیم الحمد
 لمن له اوصد اع و ال عطاء و الصباح و الزواج و المذبح لمن له الاولاد و الصبا
 و الصبا و المذبح و الصلوات الفصاح علی ذی القضاة السعای و الکلیة
 و الکلام المقتاح و المناقب العلیا و الاحادیث الفصاح صلواته ذل فوم
 و امر الصبا و الزواج و بعد قات الله تعالی و حق الشیخ الامام العالم
 الناسک السالک زکریا بن محمد بن احمد بن علی بن حق و حق و فضلہ
 فی العلی و بلوغ قدرة ذم و تعلم قبول المسائخ الکبار و منظم العکاء
 الاضیاء و الابرار بان قس اوصد ال و فکل المستخرج من الصغیران علی ساطر

۱۰۲ حضرت کے کہ بزنی بدینطور را بر کو و طلبتہ ہما زن جدای از اس مرد پیش از گد شتر بخ نیم سال بر کن خون است
 چھ داندہ شدہ دست از دست است ۱۰۲ توجہ اجازت نامہ سید گفتن علم حدیث کہ مولانا کمال الدین زابہ بخط مبارک
 در ذیل مشارف کہ سلطان المشائخ ازین بزرگ سماع دارد نبشته است کتاب حروف اشجار درین کتاب عبارات
 عربی کتابی ہے جس کے دن عبارت نامی بقلم کہ بسم الله الرحمن الرحیم جمیع شاد سائش شخص مست مرکے را کہ ہما کو
 و شمش صغیر است شیخ و شام در کیم اوست و سنو ک شخص مست مرکے را کہ در دست قمرن اوست ہمہ
 لغتہا و صبح و شام و جنتہا و ہے نہایت برونہ و کبیر ہما سے کلاس تو ہر صاحب کلمتہ باہر کلمتہ کلمتہ سبکی ہا مست
 و ہر صاحب مقبتہ ہا سے بزرگ تر و ہر صاحب مقبتہ ہا سے سحر تر ہلو است کہ پایدار است پایدار کی شیخ و شام و بعد
 کتاب و صلوات پس یہ سبکہ کہ اسد تعالی و حق و داد بزرگ امام و دانا و سب پرستندہ خدا و روندہ راہ حق نظام الہی
 محمد پس احمد سپر علی بخاری را یاد جو وسیلہ نفس او و عظم و کمال بلاغت قدرت او و عرشہ علیہ پرقت شدہ شیخان
 بزرگ جنس کا و شدہ و نامان نیکہ و نکو کار یا نیکہ جو انرا میں اصل بر توفیق ازین کہ ازین کہ بر او بدینتہ ہا مست از

باب اول در فضایل خواجگان حضرت زعفران علی بن احمد حضرت نظام المؤمنین و ابن سینا قدس سره

ص ۵۱

هذه الشطون في زمن الرمن الحار وودور الالمتار من اوله الى آخره قرأه
 بحسب وانتان وفتنة معانيه وتنقير ميانه وكان كتب الشطون في رواية قرأه
 وسماع عن الشيعين الومامين العالمين الكاملين احل الشيعين مؤلف
 شرح اثار النبيين في اخبار الصحيين والاشهر صاحب الدنيا الذين
 الوماما لكل الكامل مالك رقاب لتظيم واليدر في هات الملة واللاتية محمد
 بن ابي الحسن اسعد الجاني رحمه الله عليهما رحمة واسعة كتب
 ومناهة وهما يرويان عن مؤلفه واجرت له اثنا بين في بيتي لما هو
 المشرف وطيني هذا الباب والله اعلم بالصواب واومئة ان الايمان
 واورد في دعواته في خلقه وصحة القرأة والسماح في المنسوق
 المنسوق الى شيخ الدين ابي بكر بن علي بن احمد بن محمد بن
 صاحبها الله معني الاقايات والعاهات وهذا الخط اضعفت العباد الله وتخص
 خلقه محمد بن اسمعيل بن محمد الملقب بكامل الزاهد والنظر من
 من القرأة والسماح وكتب هذه الشطون في الثاني والعشرين من
 ربيع الاول سنة تسع وسبعين وسمائة حامد الله تعالى ومصليا على
 رسول الله سلطان المشايخ في فرمودكم اين مولانا كمال الدين زايد بن محمد

ذو حج سطر مختم بخراسان بر نوبته و این سطر از اول آن کتاب است که در آن کتاب خوانده بود و گوشتش در ستورهای
 قمار بیه شبک کردن معانی آن کتابه تفت کردن در بنا ناسی آن کتاب نویسنده این سطر و این است که این کتاب
 از دست خواندن و شنیدن از دست شیخ پیشووا بود که در آن از شیخ جمیع گفته که شرح آنست از من و خبر است و در شیخ دیگر
 صاحب این رساله بنام صاحب علم ظاهر بود علم باطن صاحب و مشیر بنیوه اعظم علم شریعت علم طریقت پیشوای بزرگ
 و کامل تر قادر و توانا بنظر و شریک منشی بن محمد بن اسمعیل صاحب خدمت صاحب بزرگان بر دو شیخ حضرت بسید
 از دست و شنیدن از دست زبانی و آن برورد در دست می گفتند این کتاب را جمع کنند که این کتابت از حضرت دادم من تران سلطان
 المشايخ را اینک روایت کند زانچا که کن شرط کرده شده و در علم حدیث خدا انما است بانجام کار صحبت کردم من آن
 سلطان المشايخ را اینک فراموش نگذرد او را در اورود و حاله خورشید و خلوت خود در صحبت مراد و خواندن شنیدن از
 دست بسید و گوشت سبب سوره نجم الدین ابی بکر النعمانی رحمت کند خدا و تعالی او را در چشمه جلی نگاه دارد و اندر تعالی
 این شهر را از آفات که از دست این خط صحبت بین بنده ام الله تعالی و خیر ترین فرزند آن خدا محمد پسر احمد پسر محمد النعمانی
 بنامش است که در آن شهر از دست شنیدن و شنیدن از دست شیخ از من و خبر است و در شیخ دیگر
 بقاد و بنامش محمد در آن حال که حدیث کرده ام الله تعالی را در اورود و در دست ام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بیکبار جمیع از حضرت

و کمال تقوی و ورع موصوف و مشهور بود اندیانت صلاحیت علم و عمل او سلطان
 عیاش الدین بلین انار شیراز نه رسید سلطان را آرزو سے آں شد کہ خدمت
 مولانا زید کمال الدین را امامت خود فرماید بدین سبب خدمت مولانا کمال الدین
 را پیش خود طلبید چون مولانا پیش سلطان رفت سلطان فرمود کہ ما را در کمال علم و
 دیانت و صیانت شما اعتماد تمام است اگر با ما موافقت کنی و امامت من قبول
 کنی بخش آرم باشد و ما را قبول نماز خویش بجزرت ذوالجلال و ثوقی تمام حاصل
 شود خدمت مولانا فرمود کہ در اجزای نماز چیز سے دیگر نمانده است اکنون باد شاد
 چه میخواهد کہ این هم از بار و چوں خدمت مولانا این جوابی سلامت دین گفت
 سلطان ساکت شد و دانست کہ این بزرگ قبول کردنی نیست بمعذرت بسیار
 بار گردانید سلطان المشایخ می فرمود کہ من شش سپارده کلام اللہ و تہ کتاب و تہ
 جاری بودم و دو سہل و دشوار شش بار نے عوارف پیش شیخ شیوخ العالم گذاردم
 و تمہد ابو شکور سالی تمام پیش شیخ شیوخ العالم خوانده ام چنانکہ نسخہ اجازت
 سبق گفتن تمہد ابو شکور سالی ملان مبارک شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین
 با خلافت نامہ سلطان المشایخ کہ مولانا بدر الدین اسحاق کتاب کرده است در
 مشہد بیات خلافت سلطان المشایخ دین کتاب تحریر یافته است نظر صاحبان
 عالم خواند بود انشاء اللہ تعالیٰ تلمذہم در بیان فتن سلطان المشایخ در اجودین
 و اذیت آوردن بخدمت شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس سره العزیز سلطان
 المشایخ می فرمود کہ در اثنا سے تعلم آرزو سے پاسے بوس شیخ شیوخ العالم فرید الدین
 نور آمد مرقہ غائب در اجودین رقم روز چهارشنبه بود کہ سعادت پاسے بوس
 شیخ شیوخ العالم شیخ کبیر حاصل کردم نخستین سخن کہ از شیخ شنیدم این بود بیت
 اسے آتش فراقت دھا کباب کردہ سپہا شتیاقت جانہا خراب کردہ
 بعد از اس خواستم کہ شرح اشتیاق خدمت ایشان باز نام و نعت حضور حضرت
 شیخ غلبہ کرد میں قدر گفتم کہ اشتیاق پاسے بوس عظیم غالب بود چوں اثر

پانچواں دفعہ خواجه بزرگوار حضرت امام رضا علیہ السلام اور والدین قدس سرہ

۱۰۷

دہشت درمن ویدیں لفظ بزرگان مبارک باندگی کل داخل آتش شد ہمدیں رو
 بخدمت شیخ شیوخ العالم بیعت کردیم قاریت خلق نما شتم زیر مخلوق شدہ میان
 متعلماں بودن مرا شرم آمد سے دوم روزاں سے ہنم کیے بخدمت شیخ شیوخ
 العالم ارادت آوردم مولانا بدرالدین اسحاق اور خلق کردیدم در نور سے پیدا
 شدہ بعدہ دو مہ کہ کس فیکر را دیدم خلق کردہ از دروں بیرون آورد الوار سے در ایشان
 ظاہر شدہ خاطر میل کرد کہ من نیز مخلوق شوم بخدمت مولانا بدرالدین گفتم کہ من
 بسو اہم خلق کنم خدمت مولانا بدرالدین بخدمت شیخ شیوخ العالم شیخ کبیر عرضدا
 من گذرانید ہما تریاں فرماں شد کہ خلق کنن فی الحال خلق کردیم بعدہ شیخ شیوخ
 العالم فرمود کہ بھمت این متعلم فریب جہا تھیا نہ کہت راست کنید چو در جاحست خانہ
 کہت راست کروند من با خود گفتیم من بارے ہرگز بر کہت نخواہم خفت زیبا چہ
 چندین مسافران عزیزاں و حاجطان کلام ربانی و عاشقان در گاہ رحمانی جوینم
 کہ برخاک سے غافلند من چگو نہ در کہت بغلیم این شیر بمولانا بدرالدین اسحاق
 رسانیدند مولانا فرمود کہ اورا بگویند کہ تو گفستہ خویش خواہی کرد و یا فرمان شیخ بجا
 خواہی آورد و گفتم فرمان شیخ بعدہ گفت کہ برو بر کہت بخت ساطان المشائخ
 برسید نہ کہ شہا چند سالہ بودید کہ بدولت ارادت شیخ شیوخ العالم فرید الحق الین
 طیبی مرقدہ مشرف شدید فرمود کہ بیست سالہ بعد از ان بخدمت شیخ شیوخ العالم
 عرضداشت کردم فرمان شیخ چیست ترک تعلم گیرم و یا در دو نوافل مشغول شوم شیخ
 شیوخ العالم فرمود کہ من کسے را از تعلم منع نکم انہم کنن انہم کنن تا غالب کہ آید
 در دیشے را قدس علم باید و میفرمود کہت بخدمت شیخ شیوخ العالم کبیر
 رفتہ ام ہر سال یکبار بعد از ان کہ نقل فرمود ہفت بار دیگر رفتہ شدہ است پانچ بار
 اما اغلب گماں اینست کہ ہفت بار رفتہ ام چنانکہ در خاطر بچنین مقرر است کہ
 در حیات و ممات دہ بار رفتہ شدہ است بعد از ان فرمود کہ شیخ جمال الدین
 ہانسوی ہفت بار رفتہ است از ہاشمی و شیخ بچیب الدین متوکل نوزدہ بار

باب اول در فضائل خواجهان چشتیہ شریفیہ علیہ تعالیٰ صلوات لفظی لفظی حضرت نظام الحق و والدین قدس سرہ

رفته است چنانکہ در ذکر شیخ نجیب الدین متوکل تحریر یافته است ملتئم ششم
 و بر بیان آنکہ چون سلطان المشائخ بعد آوردن ارادت از شیخ شیوخ العالم
 فرید الحق و الدین قدس الدسره العزیز در شہر دہلی آمد کجا با سکونت داشت
 و از شہر و خجیات پور چگونہ آمد کاتب حروف از والد خود سید مبارک محمد کرانی
 مطلع دارد چند سال کہ سلطان المشائخ در شہر سے بود بیخ خانہ ملک نہ داشت
 و در تمامی عمر خود مقلد با اختیار خود گرفت چون انبیا اول آمد در سراسر میان بازار
 کہ آنرا سراسر نمک ہم گفتند کہ فرود آمد و والدہ و ہمیشہ را با نجات داشت و خود در باگا
 حلال قوا اس کہ پیش در سراسر مذکور بود ساکن شد و امیر خسرو بہدراں محلہ خانہ
 داشت بعد چند گاہ خانہ را در عرض خالی شد پس از آن اورا قطع رفتن پوسید
 امیر خسرو کہ را در عرض جدا درین امیر خسرو بود سلطان المشائخ در آن
 خانہ رفتن تریب سال در آن خانہ بود و این خانہ متصل برج حصار دہلی نزدیک دروا
 مندہ و پل بود چنانکہ برج حصار داخل عمارت خانہ مذکور آمدہ بود و عمارت ہما و روا تھا
 بس رفیع داشت سید محمد کرانی کاتب حروف را از خود من ماتبع ہم در آنجا
 بخدایت سلطان المشائخ آمد و آن خانہ کہ پوشش داشت پوشش فرود سید محمد
 کرانی با اتباع ہی بود و پوشش میانہ سلطان المشائخ میبود و در پوشش بالہ
 یاراں سے بودند و طعام ہما نجات شرح شد سے و خدمت والد میفرمود و آن ایام ہر
 بشر و من کہ خود بودیم از خدمتکاران دیگر سے نبود تریب طعام افطار سلطان المشائخ
 جدہ کاتب حروف کہ بیعت بخدایت شیخ شیوخ العالم فرید الدین شرف بود
 کہ سے و طعام بوقت افطار سید محمد کرانی کاتب حروف کہ تم خدمت سلطان
 المشائخ بود پیش بروی فاما خدمت خاص از وضو سازانیدن و تکلیف و دستراج
 بردن و جزاں والد میفرمود کہ من میگردم الغرض اورا نشانہ این حال پس از آن را در
 عرض از قطع رسیدن و خانہ خالی کہ ان بن گرفتند و سلطان المشائخ را آنقدر
 فرصت ندادند کہ مقام سے دیگر بگیرد مراتب ملکی خود را و راہ روند سلطان المشائخ

بانی اور فقہائے اہل نوبھنگان چشتیہ حضرت صاحبزادہ حضرت نظام الحق دہلوی نے تیس سو

۱۰۹

بضرورت از آنجا نہ برخواست کتابہائے سلطان المشائخ کہ جزاں رخت بیکر
 بنو دیر سر کردیم و مسجد تیسپور در پیش خانہ کمرج بقال آوردیم کیشب سلطان المشائخ
 در آن مسجد ماند و شید محمد کرمانی جد کاتب حروف اتباع را در وہیز جو چہ دار فرود آورد
 دوم روز آن سعد کاغذی کہ از مریدان شیخ صدر الدین بود این ماجرا شنید
 بخدمت سلطان المشائخ آمد و تعظیم و اسراج بسیار سلطان المشائخ را
 در خانہ فرود برد و بالا سے با ہم با رکاب داشت سلطان المشائخ را در آنجا فرود آورد
 و بچہ سید محمد کرمانی مقامے دیگر ترتیب کرد سلطان المشائخ یکاہ در آن بارگانہ
 بود بعد از مدتے سلطان المشائخ از آنجا برخواست و در سراے رکابدار کہ متصل
 چل قیصر بود در میان آن سراے خانہ بود در آن ساکن شد و سید محمد کرمانی
 در سراے مذکور عجز بود و اتباع را در آنجا سے فرود آورد بعد از مدتے سلطان
 المشائخ از آنجا برخواست و در خانہ شادی گلانی میان نیسال دوکانہا سے
 محمد سیوہ فروش مقامے بود آنجا بودن گرفت و بنیای فرزندان واقہ ہا سے
 شمش الدین شہیدار معتقدان سلطان المشائخ بود و سلطان المشائخ
 را بتعظیم تمام در خانہ شمش الدین شہیدار آوردند سالہا سلطان المشائخ در آنجا
 بودند و راحت و جمعیت بیشتر در آنجا نہ رہے و او بیشترے باران از اجود اسن
 کہ رسید نہ خدمت سلطان المشائخ را در آن خانہ یافتند و در آن محفلت عزیزے
 بود صاحب نعمت کہ اورا خواجہ محمد نقیبن دوز گفت سے پوست انگشتانہ
 مبارک او از رنگ نقیبن رنگین سے بودند اورا با ہمہ خضر طاقات بود الغرض
 این بزرگ سلطان المشائخ را در خانہ خود ہماں طلبی و نورسہ یار عزیزان دیگر بود
 قدر سے کچھ سری دھونک کرد و پیش آورد چون آن را خوردند آغا ز کردند کہ در
 کچھ سری نمک بسیار بود از ایراں ہر کسے بہیں عنہ نرختنے طیب آمیز آغاز
 کرد سلطان المشائخ فرمود کہ اسے باراں چیزے گوئی این عزیز قدری نمک
 در خانہ داشت ہماں بخت و پیش شما آورد الغرض بعد از آن کہ سلطان المشائخ

بازتال و فضائل نواح و مکان پیشین و غیرت سالت نامہ حضرت نظام الحق والابین قدس سرہ

ترخانہ را و عرض در مسجد چھپرہ دار و رامہ سہراں شب در خانہ راوت عرض آتش
 گرفت تمامی عمارتہا سے رفیع و در اوقات سے نظیر بزمین بست شال عرض در صحن
 کہ سلطان المشائخ ساکن پیش سید محمد کرمانی جاکاتب حروت با اتباع برابر ہو
 و سلطان المشائخ را در آن ایام اتفاق ماندن شہر ہو چنانکہ سلطان المشائخ
 نے فرمود کہ در ایام قدیم مرادول بودن دریں شہر ہو در روز سے بر سر حوض قتلخ جان
 بودم در آن ایام تران یاد سے گرفتہ درویشی دیدم سخن مشغول نزدیک اور رقم از و
 پرسیام کہ تما ساکن این شہر یہ گفت کہ اسے گفتہ بطبع خود ساکن یہاں شاید گفت خیر
 بعد زمان آذر ویش حکایت کرد کہ من وقتے در ویش عزیز سے را دیدم از و روانہ
 کمال پیروں بر لب خندق ہم نزدیک دروازہ کمال نہینے است بلنہ و را
 حیطہ شہیدان اندالغرض آذر ویش مرا گفت کہ اگر نخواہی ایمان سلامت بر جا
 ازین شہر بیرون شو ہمازماں من عزیمت کردم کہ ازین شہر بروم و لے بمولع ماندہ
 شد مدت بست پنجال باشد کہ عزیمت من مقید است لے رفتہ نے شو و سلطان
 المشائخ نے فرمود چوں من این سخن از ان در ویش شنیدم با خود مقہر کردم
 کہ دریں شہر نہا تم چہ نہ جائے ل من شد کہ بروم بختے دل کرم کہ در قصبہ نیالی
 بروم در آن ایام ترک آنجا بود مقصود ازین ترک امیر خسرو بود با ز فرمود کہ یک
 دل کردم کہ در پستانہ بروم کہ موضع نزدیک است الغرض در پستانہ رفتہ
 سہ روز آنجا بودم پنج خانہ بنا تم نہ کردی نہ کرای دریں سہ روز ہمان یکے بودم
 چوں از آنجا باز گشتہ ام اندیشہ در خاطر سے بودا وقتے جانب حوض را ملی
 باغے کہ آن را بلنہ جلست گویند با خدا سے مناجات کردم وقتے خوش بودم
 خداوند مرا سے باید کہ ازین شہر بروم جائے باختیار خود نخواہم آنجا کہ خواست
 آنجا با تم در نیماں آواز آمد کہ غیار شہ پور من بچوتے غیاث پور را اندیدہ بودم
 و غیہ استم کہ غیاث پور کجاست چوں این آواز شنیدم بروستے رفتہ اند
 نقیبے بود غیاث پور کی چوں در خانہ اور رقم مرا گفت کہ غیاث پور رفتہ است

من بیاد اول خود گفتم که این آن عیارش بود راست الغرض یا او شده در عیان بود
 آدم آرزو زمانه مقام کمین آبادان بود و موافقت مجبول بود و پیام سکونت کردم تا آنگاه
 که کتیا دور کیلو کهری ساکن شد در آن عهد اینجا خلق انبوه شد از ملوک و اهل
 و غیر آن آمد و شد خلق و فراغت ایشان بسیار شد با خود گفتم از اینجا هم باید رفت
 درین اندیشه بودم چهار روز نماز دیگر چنانچه در آن صاحب حسنه اما نزار گشته
 و اندک علم از مردان غیبی یا که بود الغرض چون بیاید اول سخن با من این گفت
 سه آرزو که مشایخ نمیدانستی چه کاشکنت نمائے عالمی خواهی شد. امروز
 که زلفت دل خلق بر بود و در گوشه نشینت نمیدار و شو به بود از آن این سخن
 گفت که اول بار سے مشهور نباید شد چون این کس مشهور شد باید که چنان مشهور
 شود که خود اے قیامت از روی رسول صلی الله علیه آله و سلم شرم من و شما
 انگاه این سخن گفت آن چه قوتی چه وصله باشد که از خلق گوشه گیرند و بحق مشغول
 باشند یعنی قوت و وصله آن باشد که با وجود خلق مشغول حق باشند چون این سخنها
 تمام کرد من قدر سے طعام پیش آوردم نخوردن همان زمان فیت کردم هم
 جاسے خواهم بود چون این نیت کردم قدر سے از آن طعام بخورد و بر رفت پیش
 از من او را ندیدم عرض میدارد کاتب حروف بر آن جمله که محبت نهبت سلطان
 المشایخ پیوسته بر آن بود که هیچ آفریده را اطلالی بر مشغول نیهای من باشد
 و از خلق بکلی اعراض کند و بحق مشغول باشد و دلیل بدین سخن آنست که می فرمود
 در ایام جوانی که مرا با خلق نشست ریاضت بوده است پیوسته در دل گران
 می آمد که کسی باشد از میان اینها بر دل آیم اگر چه مردمان متعلکان بودند
 و مشغول در بحث هم باران نصرت گرفت چنانچه که است با یاران میگفتم که درین
 شیخان خواهم بود من چند روز سے همان شما اعم بعد سوال کردند که پیش از آنکه سخن
 شیخ شیخ العالم میوند شود فرمود آری و دیگر تبدیل مکانها بود که در اینجا استقامت
 نگرفت تا آن حالت که از غیب اذن نشنید و در مقرر سلوک این راه بحد سے

بالعقل و لفظاً من نور و کلام چشت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و والدین قدس سره

گویشید که میفرمود من در اوائل از ایندگان می شنیدم که شیخ خضر یاره دوز و در پهلای
 خا نقاسی وارث و در ایشان را خدمت میکند نسبت به شرم کردم که برودم و غلام
 بچگان اورا تعلیم بکنم بعد چند گاه آیتگان آمدند و دست ایشان مکتوبی بر سر است
 و در آن اخلاق و مردم بسیار پدید کرد و دستم که او هم مرا بشناختند و تجار و مردم و
 فرمود که من در خطره میروم در انکاسه راه برین پیغمبرهاست که در دله من است
 اقتدا کند و بر من آید کس را بعین مقدار چهری باشد بهتر باشد و میفرمود که
 در اوائل مرا گاه گاه در دل یود که مخالفت مردان خیب میسر کرد و باز اندیشیم
 که این چه تمناست و نبال مصلحتی بهتر باید کرد میفرمود که مردان خیب اول
 آواز میدهند و سخن می شنوند بعد از آن ملاقات گفت بعد از آن خوبایند
 و آخرین حکایت بر لفظ مبارک راند تا مقام باراحت است آنجا که این
 کس را می برند بکنند و شتم در میان مجاهده با سلطان المشایخ کرد اوائل
 حال بود قدس سره العزیز سلطان المشایخ میفرمود که من برابر شیخ شیوخ
 العالم فرید الحق و والدین قدس سره العزیز در کشتی نشسته بودم به دریا
 را خیره ایام تصور بود و یاران بهر زمان بر من تاختند و سایه میکردند و چنان وقت
 قیلوله شد همه خفتند و این جا که نشسته گس میراند شیخ شیوخ العالم بیدار
 فرمود که یاران کجا اند گفتیم قیلوله کرده اند فرمود بیای تا چیزی سه بگویم آغاز کرد چون
 در شرفی بروی در خجابه باشی بیکار بودن هیچ نیست روزه و شستن نیمه نیست
 و امانی دیگر چون نماز و حج نمیه راه مولانا بدالدین اسحاق گفت که شیخ
 شیوخ را این سفر براسه تو بود یعنی درین سفر از بخشش شیخ شیوخ العالم
 نمت با یردی بعد سلطان المشایخ میفرمود در آنحال چنان در ذوق
 این فرمای بودم که فراموشیاید که هر سم که ام مجاهده پیش گیرم بجا یاران رسیدم
 در شرفی کردم و بار شاد و ایشان صوم و هر پیش گرفته تا ما چون از پیش شیخ
 برنگردم از آنجا است که گاه گاه در آن قلل میشو و سلطان المشایخ میفرمود

بانی غنیان خواجگان جیشہ حضرت علی سالت با عمر حضرت نعام الحق والدین قدس سرہ

۱۱۳

در عهد غیبی که در آنوقت دو جیل منته خریزه بود بیشتر از فصل گذشته بود که من خریزه
 پنجمید بودم و بر آن نوشا می بودم و از زعمی بروم اگر باقی فصل هم خریزه خورد و نشود
 نیکو باشد تا در آخر فصل مردی چند خریزه چند تاں پیش من آور و چون از غیب بود
 همان روز آن فصل خورد و شد بعد فرمود یک شهاب روز گذشته بود و شب دیگر آمد
 نصف هم گذشته که چیزی نخورد بودم و در آن ایام یک جیل دو سیران می رسیدند
 مرا یک انگ هم بودی تا آن هم خرم و والدی هم شیر من و دیگر آریان خانه که در وقت
 من می بودند ایشان را هم همین حال بود و اگر چنین حال می گشتی و با شکری
 و با جامه نپین می آوردی اگر چه از فرشتگان آن فرشتگان کامل شدی فاما من بچشم
 نگریدم هم بر آن ساسی که از غیب میاید و پیداست که از آن گرسنگی نرو و
 و شیخ نصیر الدین محمود رحمت الله روایت می کند که من از سلطان المشایخ شیم
 در آن ایام که من در سجده نزدیک دروازہ شدہ ایستادم بودم سه روز گذشته
 بود بر من چیزی نرسید مردی بیاد تخته در نزدیکی گفتم پر و بدین بر در کیست
 آنکس رفت در باز کرد مردی کاسه پر کھوری آنکس داد و رفت من گفتم آن کھر
 را می شناسی گفت نمی شناسم آن کھوری خوردیم آن ذوق و آن علاقت که
 در آن کھوری خشک یافتیم تا این زمان در هیچ طعمی نمی یابیم و می نعتی که بدین
 ضعیف میرسد طفیل آینه خورد و می شود و فرمود والدہ مرا یا من چنان
 سہو بود روزی که در خانہ ناغہ بودی مرا گفتی که امر و ناہمان خدایم در
 ذوق این سخن میزدم قصداً مردی یک تنگه را نخل در خانہ ما آورد چند روز نشو
 از آن نان می کردی من تنگ آمدم که والدہ کے خواہند گفت که ماہمان خدایم
 تا آن نخل کم شد والدہ مرا گفت امر و ناہمان خدایم یک ذوقی و راستی من
 پیدا شد که آن صفت توان کرد کاتب عروق از والد خود شید مبارک محمد
 کرمانی رحمتہ اللہ علیہ سماع دارد که من فرمود پیش ازین در خیانت بودی و سلطان
 المشایخ زبیر میگردد انید نہ بوقت افطار پر کالہ اسے نان کہ در آن زبیر

باب فی فضائل محمد و جگن چشتی حضرت علی تاج حضرت نظام الحق والدین قدس سره

افقار سے پیش سے آوردند افطار سلطان المشائخ وقت چتر نقر سے کہ ملازم اعظم
 سے یوں مذازاں بود سے و کاتب حروف از سبب السادات سید شمس الدین کرمانی عم کاتب
 حروف سماع بارو سے فرمود درویشے بوقت افطار سلطان المشائخ در آمد و علم از آن
 پر کاہا سے نان تمیل مایده کشیده میخواستند کہ افطار کنندہ این درویش دانست
 طعام خرچ کرده اندایں پر کالہ با بقیہ طعام ماندہ است تمامی آن پر کالہ با پیچیدہ بود
 گرفت و رواں شد سلطان المشائخ تبسم کرد و فرمود کہ ہنوز در کار ما خیریت بسیار است
 کہ گریہ نہ سے دارند یا خیال بعد و وفاقیہ بود کہ آن درویش را از خجیبہ سامنہ مذکور
 حروف از والد خود رحمتہ اللہ علیہ سماع دارو کہ سے فرمود و بعد از ایام عسرت و فقر
 وفاقہ کہ سلطان المشائخ را بود بعضی خدمتگاران بغایت تنگ آمدہ و یاران علی
 کہ مریدان شیخ شیعہ العالم فرید الحق والدین بودہ اند ایشان را نیز احوال سخت
 بیگدشتہ وفاقہ سے کشیدہ ہم در شناسے این حال سلطان جلال الدین خلجی
 چیز سے فتوح فرستاد و گفت اگر فرمان سلطان المشائخ باشد من دینے بہت
 خدمتگاران سلطان المشائخ بدیم تا بدل تا رخ خدمت توان کرد سلطان
 المشائخ امتناع فرمود و خدمتگاران بعضی مستقدان کہ بجناب گرسگی مبتلا بودند یعنی
 تنیدہ نہ خدمت سلطان المشائخ نیک اتفاق ہجوم آوردند و گفتن ہمیں یا شد کہ
 سلطان المشائخ آری بوجہ آن خود فاما نئے تا نیم حال بادشوار است سلطان المشائخ
 در خاطر مبارک گذرانید کہ از خدمتگاران و بعضی یاران کہ ایر سخن میگویی اتفاق سے ندانم
 اگر ہمہ بر نہ تھے نباشد فاما این چند یار اعلیٰ کہ ہم خرقہ من اندایشان را در فواقہ
 بیاز فایم کہ ایشان نیز طالب این ہستند یا نہ بنا بریں قضیہ سنی محمد کرمانی جد
 کاتب حروف و بعضی یاران اعلیٰ دیگر را طلب و در باب سندن ویرہ بمصلحت مشائخ
 کروایشان گفت کہ مولانا اطہم الدین کہ با وقت و قسے در خانہ توان سے خوریم
 اگر بعد ازیں دینے معین شو تا آب ہم بخوریم سلطان المشائخ ازیں جواب کہد کہ
 بنیادت خیر شدہ فرمود کہ اندہ دیگر الہ اتفاق سے ندانم مقصود من شہادیدہ خاطر ما اچھا ہر

بان فیضیال خواجگان از پشت آنحضرت صلوات اللہ علیہ حضرت نظام الحق والدین قدس سرہ

۱۱۵

خوش گردانیدید بکجھنڈہ کہ در کاروین مدد فرمایند یا راں بچہیں میاید و از شہادت منقول
 است در آنچه سلطان المشائخ بخدمت شیوخ العالم در اجودین بود
 جاہماے سلطان المشائخ بنائیت ریگیں شدہ بود سبب آنکہ جب صاحبوں بنیو
 کہ سپیدکنہ روز سہیلی بی را نی جد کاتب حروف سلطان المشائخ را گفت
 کہ اسے برادر جاہماے تو بنائیت ریگیں شدہ و پارہ ہم گشتہ اگر بر ہی من بشویم و
 بیوند بر آں زخم سلطان المشائخ بزبان کرم معذرت میگردجدہ علیہا الرحمۃ
 معذورنداشت چارونو و دادکہ این را پوشید تا آن غایت کہ جامہ پاشویم
 سلطان المشائخ بچہاں کردجدہ کاتب حروف بجاہماستمن مشغول شدہ
 و سلطان المشائخ کتابے پر دست داشت و گوشہ رفت بمطالعہ آن مشغول
 گشت چوں جامہ داشت شدہ و خشک گشت بعدہ جدہ ام دستار جدہ از
 سید محمد کرمانی جد کاتب حروف طلبید پشت بر پیراہن سلطان المشائخ
 کہ از نزدیک گریبان رفتہ بود پیوند کرد و جاہما سلطان المشائخ و سلطان
 المشائخ بعد معذرت آں جامہ پوشیدہ و تا آخر عمر رعایت امتی با سید محمد
 کرمانی و فرزندان او کرد و الی یومنا از صدقہ سلطان المشائخ پرورش سے پانہ
 و گرد بر گرد روضہ جاسپاری سے گفت این ضعیف گوید قطعہ آں بخت کو کہ یک
 قدم آیم سو سے تو آں دولت از کجا کہ بہ بنیم رو سے تو دیو سے گل خشت ہشام
 دلم رسیدہ جاں یہ ہم بر سر کویت بہ بو سے تو سلطان المشائخ سے فرمود
 وقتے من از یاد اول دروہلی سے آمم مردے زندہ پوشے گلے سپاہ دزد
 و سر بندے ریگیں بر سر و او بچہیں بہ طریق مستان در اثناء راہ آمد سلام کرد
 گوئی سے است بیاد مراد کنار گرفت و سیدہ من بو سے کرد و سینہ خود بر سینہ
 من نہا و چشم فراز کرد سو سے سن دید و گفت اینجا بو سے مسلمان سے آید
 من دریا فہم کہ کیست کرت دیگر در جماعت خاہ کنہ و ری کشیدہ بود نہ او
 آمد سلام کرد و راڈہ نشست بچہاں پر رفت بعد فراغ طعام او را ندیدم از ایشان

بازگشت از نیکان چشتان حضرت آید حضرت نظام الحق والدین قدس سره

پرسیدم که این درویش چیز سے خور و گفت چهار سال و قدری سے شور یا دور کا سے چو
 انداخت پیش خانقاہ مقلد بلندی بود نشست زمان بخورد وقت و باز
 در آنوقت از حضرت سہ گال قاقہ سے شد کرت بیوم یاران کلا کہر سے آمدند و یاریکہ
 اور مولانا عمر گفت سے اوراں درویش در سیر سے پیش آمد پرسید کہ کجا میری
 مولانا گفت بخدست فلاں فرمود کہ آن مسکین چو دار و این دوازده جاتیل
 اورا بدید ازاں روز باز فتحی وقت سے پیا شدن گرفت روشن شد کہ ہماں مرد
 بود و او فرمود کہ و مگر در حالت عسرت تکلمہ ہستم در بیان یافتن سلطان
 المشائخ نظام الحق والدین قدس سرہ العزیز خلافت و نعمتہا سے دینی
 و دنیاوی از حضرت با عظمت شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس سرہ
 سرہ العزیز سلطان المشائخ قدس سرہ العزیز فرمود و را اکل کہ بتعلم
 مشغول ہوں و استغرق تمام و ہستم شیخ شیوخ العالم فرمود کہ نظام الدین
 این دعا یاد داری یاد آیم افضل تعالیٰ یا یا بسط الیمن یا اعطینہ یا اکل حب
 اللہ حبیب السنی یا اذ اوح النبأ و النبأ فی قیل علی فحیل و علی اللہ السررہ
 الثقیۃ و یغفر لنا الجسام و العشیہ ربنا فی ما نسئلت و لیقنا یا الصالحین
 و علی علی بجمع اولیاء و المرسلین و علی منہ کرمہ انصربین و سلم تسلیما کثیرا
 کثیرا و حمتک یا ارحم الراحمین گفتم شیخ شیوخ العالم فرمود کہ این دعا یاد
 گیر و موافقت تاکہ تا پرا نماید خود گزینم و بموجب فرمود دعا گو در شہر آمد و
 کثرت از دینی خود دست شیخ شیوخ العالم رقم جدید کرد و خواجہ طلبید سیر و ہم
 ماہ رمضان سہم تسع و تین و تا بیور فرمود کہ نظام یاد داری آنکہ گفتہ بودم
 گفتہ آری سے فرمود ام کا خد بہارید اجازت نامہ بنویسد کا خد آوردند اجازت
 بنشاند بعد فرمود مولانا جمال الدین را در پاشنی و قاضی مستحب را
 و علی بنانی ذکر شیخ نجیب الدین کرد و ہستم مگر خا طر مبارک ایشان کوفتہ کرد
 باشد چون در دلی آمد گفت نہم ماہ رمضان شیخ نجیب الدین نکل کردہ است

بیت و فضائل خواجگان چشت از حضرت رضا (ع) و بعد حضرت نظام الحق و ابن عربین قدس سره

۱۱۷

و فرمود آن روز که شیخ شیوخ العالم شیخ کبیر مرا خلافت خود داد و من سوسه
 این دعا گوید و فرمود خداستعاضی گردانم و استعاضی الله فی الدارین
 وَ رَزَقَكَ عَلِيًّا نَافِعًا وَ عَمَلًا وَ مَقْبُولًا اِذَا زَاكَ عَلَيْهِ لِيَكُنْ خَدَايَا اسْت
 درخت شوی که در سایه تو خلیفه برسانم و فرمود مجامده می باید کرد براس استعد
 و چون باز گشتم از حضرت شیخ شیوخ العالم در پانسی رسیدم شیخ جمال الدین
 را خلافت نام بردم و بشا شست و ملاحظت بسیار کرد و این بیت بر زبان
 مبارک راند بیت خداست تعالی را هزاران سپاس که گوهر سپرده بگوهر
 شتاس و دست خلافت نام و اجازت نامه سبق گفتن شمس
 ابو شکور سالی که سلطان المشایخ از حضرت شیخ شیوخ العالم فریاد حق ال
 یافته است درین کتاب تحریر یافته و آل نیست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
 الَّذِیْ قَدْ مَرَّ عَسَا سَنَةً عَلَیَّ مِنْهُ وَ اَخْرَجْتَنِيْ عَنْ نِعْمَتِهِ هُوَ الْوَلِيُّ الْاَخِرُ
 وَ الْكَلِيْمُ وَ الْبَاطِنُ كَوْمِ نَسْرِيْ لِمَا قَدْ مَرَّ وَ لَمْ يَمُقِّدْ مَرًا اَخْرَجْتَنِيْ مِنْ
 الْبَطْنِ وَ لَمْ يَمُقِّدْ لِمَا اَخْرَجْتَنِيْ مِنْ الْبَطْنِ الْوَالِي الْاَخِرُ عَلٰی دَمِيْقٍ مَعَهُ اَعْتَبَا
 اَوْ قَابِلًا وَ الْقَلْبُ عَلٰی رَسُوْلِهِ الْمُصْطَفٰی عَلَيْهِ وَ اَهْلِيْ الْوَدُوْدِ وَ الْوَالِي
 وَ يَعْلَمُ فَاِنَّ الشَّرُّوعَ فِي الْوَعْدِ لِيُوَسِّعَ دَعْوَا السُّهُوِّ دُوْنِ جِهْرٍ اِنْ يَكُنْ
 مِنْهَا مَخْرَقٌ اَلَيْ رَدِيْعِيْ اَنَّ الطَّرِيْقَ مَحْبُوْبًا وَ الْقَبِيْلَةَ نُوْفَى كَرُوْنِ الْكِتَابِ
 فِي هَذَا الْقَرْنِ تَهْمِيْدُ الْمُجْتَدِيْ اِلٰی شَيْخِيْ مِنْ بَرَدِ اللّٰهِ مَضْمُوْمَةٌ وَ قَدْ
 مَرَّ اَعْيُنِيْ فِي الْقَوْلِ كَلِمَةُ الرَّشِيْدِ الْاِمَامِ النَّبِيِّ الْعَالِمِ الرَّحْمٰنِيِّ نِظَامِ الْمَلِكَةِ وَ الْوَالِي
 عَمَلُ ابْنِ اَحْمَدَ زَيْنِ الْاَيْمَةِ وَالْعَلَمِ الْمُصْطَفٰی الْاَسْوَدِيَّةَ وَ الْاَتْقِيَاءَ اَعَانَهُ اللّٰهُ هَلٰى
 بِتَيْتَعَامٍ مَرَّ صَانِيْهِ وَ اَبَا لِهَ سَمْتَهِيْ رَحْمَتِهِ وَ اَعْلٰى كَرِيْمِيَّةَ سَبَقًا يَعْنُ سَبَقِ
 مِنْ اَوْلَادِيْ اَخْرَجْتَنِيْ مِنْ قَبْرِ نَكْبَرِيْ اَيْهَا نِ وَ لِيَقْبَلُوا اَعْيَانِ مَشِيْرَةٍ رَعِيْبَةٍ
 تَسْمُوْا وَ دِيْمَا يَتِيْرُ حَيَاتِيْ وَ كَمَا حَصَلَ الْقَوْلُ عَلٰى حَسَنِ الشَّيْخِ دِيْمَا لِيْ لِيْكَ وَ قَدْ

سوره نیک است که از آن ترا خداست تعالی در هر دو جهان در روزی که ترا علم نفع کند و روزی کند ترا حق تعالی عمل مقبول -

باب في فضائل نورا الجليل حيث ان حضرت سالت محمد بن جعفر عن الحسن والحسين في من سوره

قَسَاءِهَا أَجْرُهَا أَنْ يُدْرَسَ فِيهَا لَمْ تَطَّلُبْ مِنَ الْبَشَرِ بِالْحَيَاةِ لَمْ تَكُنِ الْفَضِيلَةَ وَالْعَبَاطِ
 وَالْحَرِيَّةِ وَيَذَلُّ لِحَبْلِ وَالْوَجْهَ فِي الْأَشْجَى وَاللَّيْثِيَّةِ عَنِ الشَّرِّ كُلِّ وَعَلَيْهِ الْمُعْوَلُ
 وَاللَّهُ الْعَالِمُ وَكَانَ ذَلِكَ يَوْمَ رَأَى مِنْهُ الشَّهْرَ الْمُبَارِكُ رَمَضًا عَظِيمًا اللَّهُ
 بَرَكَتَهُ بِإِذْ شَارَعَهُ الْعَالِيَةَ أَدَامَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَوْعِنَ لِحَبْلِ سَمَاءِهَا حَرَّتْ مِنْ قَدْرِهِ
 الرَّسُطُ يَحْيَى اللَّهِ عَلَى بَيْنِ أَضْعَفَتْ لِقَابِ إِلَى اللَّهِ الْعَلِيِّ الْهَيَّاقُ بْنُ عَلِيٍّ كُنِ
 إِسْمَاعِيلُ الْمَلِكُ هَلْوَ حَيٌّ بِشَافِيَّةِ حَامِدًا أَوْ مَصَابِيًا فَأَجْرَتْ كَرَهُ أَيْضًا
 بِأَنْ يُرْوَى عَنِ جَمِيعِ مَا اسْتَفَادَهُ وَحَقَّقَ وَسَمِعَ ذَلِكَ عَنِّي وَدَعَى وَالشَّيْءُ عَنِّي مَنْ
 أَشْجَى الْبُزْدِي وَأَجْرَتْ لَهُ أَيْضًا النَّبِيُّ لَمْ يَخْلُقْ فِي مَسْجِدٍ قِيَمَتْ فِيهِ الْجَمَاعَةُ
 وَلَا يَجْلِسُ بِسُورِهَا إِلَّا بِهَا لِحَبْلِ الشَّرِّ بَادَةٌ وَبِرِضَاهَا تَكُونُ الْأَقْدَامُ عَابِدَةٌ تَأْتِي
 وَرَدَّهَا تَجْرِيدُ الْمَقَامِ عَنِ مَعَانِيهَا وَأَوْعِنَ بَيْنَ الْيَدَيْتِ عَمَّا تَعْقَلُهَا وَأَبْيَاتُ
 ذَلِكَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ عَرَبِيٌّ أَوْ
 كَعَابِرِي سَبِيلٍ وَحَدَّثَ لَهَا مِنْ أَحْمَدَ يَا لِحَبْلِ الشَّرِّ بَادَةٌ ذَلِكَ صَحَّ قَوْلُ
 وَأَجْمَعُ هَرَبَةً وَمَارَتْ إِلَيْهِمْ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجَدَ فِيهَا خَلْقًا مَخْلُوعًا مُتَمَرِّدًا لِقَابِ
 مَعْلَى مَا لِحَبْلِ الشَّرِّ بَادَةٌ تَارَكَ لَنْ شَيْءًا وَسَمِعَ وَأَقْبَلَ عَلَى مَضَارِبِهَا
 وَأَمْسَيْتِهَا وَتَكُنْ خَلْقًا مَعْمُومًا بَأَنَّ أَعِ الْعَادَاتِ إِذْ سَمِعَتْ نَفْسَهُ
 عَنِ الْجَمَالِ الْأَعْلَى يُبْرِئُهَا إِلَى الْأَرْضِ وَأَنْ تَجْمَعَتْ قَلْبُهَا لَهَا أَمَّا بِنِيسْبِهَا وَ
 بِالنُّومِ فَإِنَّ فِيهِ إِحْسَرًا عَنْ هَوَى حَسْرَةِ النَّفْسِ وَتَجْمَعُ زَيْنُهَا وَأَبْيَاتُهَا
 الْقَلُوبِ وَاللَّهُ تَعَالَى عَلَى ذَلِكَ أَعَانَهُ وَيَحْفَظُهَا عَمَّا شَاءَهُ وَرَزَمَتْهُ وَهَوَى
 رَحْمَةُ الرَّحْمَنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَيْضًا إِذَا اسْتَوْفَرَ حَفْظَهُ مِنَ الْخَلْقِ
 وَتَفَحَّتْ بِهَا عَيْنٌ بِحَدِّهَا وَوَجْمَتْ بِهَا خَلْقُهَا بِمَتَابِهَا يَا بَرُّوْ صِلِي إِلَيْهِ مَنْ نَمَّ
 كَقَدْرِ الْعَلِيِّ عَمَّا أَيْبَسَ يَسْتَمِعُ إِلَيْهِ آيَاتُ تَبْدُءِ الشَّرِّ بَادَةٌ تَأْتِيهِ عَنِّي دَاوُدُ
 مِنْ جَمَلَةٍ خَلْقًا مَسَا وَالنُّومُ حَفِظَهُ لِي أَصْرُ لَنْ بِنِ وَأَلَّا مِنْ جَمَلَةٍ تَعْلِيمِهَا
 فَسَجَدَ اللَّهُ مِنْ أَرْمَدِهِ وَحَفِظَ مِنْ أَرْمَدِهِ وَأَهَانَ مِنْ كَمِ حَفِظَ حَقِّكَ مِنْ حَفِظْنَا

ذات لئی غیر انجلی خواجگان پر پشت از حقیر کی مبادت تا بعد حضرت نظام الحق و ادرین قدس سرہ

صَلَّمَ ذَٰلِكَ كَلِمَةً مِّنَ الْعَفْوَافِ الْمُسْتَعْوِدِ ثُمَّ اجْعَلْنَا اللّٰهَ وَصِيَّةً لِّقَوْمٍ فِيْ قَلْبِهِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِسِرِّ الْعَلَمِ
 الرحمن الرحيم سپاس و ستائش شایسته است مرا قدر آن اللہ کہ مقدم کرد
 احسان خود را بر منست خود و موخر کرد شکر خود را بر نعمت خود اوست اول اوست
 آخر اوست ظاہر اوست باطن نیست پست کند کہ کسی مرخصی را کہ بالا کرد خدا سے
 تعالیٰ و نیست بالا کند کہ کسی مرخصی را کہ پست کرد خدا سے تعالیٰ و نیست ظاہر کند
 مرخصی سے را کہ پوشیدہ کردہ است خداست تعالیٰ و نیست نہاں کند کہ کسی
 مرخصی سے را کہ پیدا کرد خدا سے تعالیٰ و نزدیک تھے شود گویا منی اولین و آخرین
 بر پیشگی خدا سے تعالیٰ کہ ان سے اعتبار نہ اثر سے متقابلہ رحمت کا ملہ نازل
 یا در رسول آن خدا پیچہ رسولی کہ برگزیدہ شدہ است و نام پاک او تھا خداست
 و رحمت کاملہ نازل یا در آن محمد و یکل آن محمد و بر اصحاب آن محمد و رحمت
 کاملہ نازل یا در اہل دوستی و بر اہل برگزیدگی و بعد محمد کردن و صلوات فرستادن
 پس میگویم من پس بدرستی کہ بتہ اگردن در علم اصول حدیث کثرا وہ میسکت دعا
 حاضرانہ و دنیا میسکت مر کہ آب میہ بنا آن علم اصول جاہلہا و موختن کل
 را بنا برین کہ بدستی راہ ترسناک است عاقبت کاری و شوارہ بہترین کتاب
 و در علم اصول تہیہ المبتدی ابو رشکو را است سرود خوش کند اللہ تعالیٰ خواجگانہ
 اورا و تالیق خواند نزد من فرزند رشیا امام پاک دین و پاک را سے دانا و برگزیدہ
 آراستگی کردہ محمدی و دین محمدی محمد سپہا احمد زریب آوری اماماں و عالماں جا
 فخر بزرگان و متقیان مدد کند اورا اللہ تعالیٰ بر طلب کردن و حمتن رضامندی
 ماسے خود و برساند اورا نہایت رحمت خود و بالاترین مزنیہ اعنایت کردہ خود
 خواند تہیہ را سبق بعد سبق از اول آن کتاب تا آخر آری کتاب خواندت یا فکر
 و اندیشہ با سہ ہنسی و سہ گمانے خواندن ہمیشہ جاری داستوارسی کرد آرنده
 نگاہ داشت شنیدن گوش و دست بدل چہا نچہ حال گشت و اطلاع بر خوبی متعدد
 آن کتابم اکنون چہ نہیں حاصل گشتہ اطلاع بر چہ چیز می آید شایستگی

شعر و کلامات
 نامہ اخبار
 نامہ سبق
 تمثیل ابو رشکو
 سالی کہ نظر
 سلطانت الشاہ
 از حضرت شیخ
 شیوخ العالم
 فریاد حق و ادرین
 یافتہ شعور
 کتاب عبارت
 عونی دستور
 است ترجمہ
 اک بر شہادت
 عبارت پارسی
 بعد از خوشتر
 آن بر شہ
 یعنی بقرہ
 آید کہ برائے
 خواندن تو کیا
 نورانی بکار

او واجازت و اوم اورا اینکہ سبق این کتاب دیدم خواندہ گاہرا بشرط احتراز کردن از
 خطا و گرفتارن و از خطا و نوشتن و گردانیدن سخن از محل آن بشرط خروج کردن دست
 در سخن خروج کردن قوت در درست کردن نسخ و پاکیزہ کردن سخن اللہ تعالیٰ است
 نگہبان از لغزشہا در سخن و از بیماری تباہی و رکارنا سے دین کردن و بودہ است
 کتابت این مثال در روز چهار شنبہ از ماہ مبارک رمضان بزرگ گردانہ حق تعالیٰ
 برکت آن ماہ را بودہ است کتابت این مثال باشارہ جناب شیخ شیوخ العالم
 ہمیشہ در حق تعالیٰ قدر و منزلت آن اشارہ عالیہ را ہنگام ہر روز آنرا از عقل نوشتہ است
 شدہ این سطر ہا ببارے دادن اللہ تعالیٰ بر دست ناتوان محتاج بسوسے اللہ توانای
 بے نیاز اسحاق پسر علی پسر اسحاق متوطن و ہلی نوشتہ بجزوہ آن شیخ
 شیوخ العالم در حالے کہ حکم کنندہ است و درود فرستندہ است و نیز اجازت
 و اوم من مرآة نظام الملئ و الدین را اینکہ روایت کند از من ہمہ آن چیز کہ
 استفادہ کردہ است آنرا گرد آورده است و شنیہہ است آنرا از من نگاہداشتہ
 است و سلام باو بکسے کہ پیروی کند راہ راست را و نیز اجازت و اوم من ا
 را اینکہ لازم گیرد خلوت را در مسی سے کہ بر پا کردہ بشود و روسے جماعت
 و رخصت کند در شہر ہا سے آنخلوت ہمچو شہر خبا کہ باں حصول زیادت است ترقی
 و بہ ترک آن خلوت میگردند ہما بہ بدی شتابند و بدی کنندہ و آن شہر ایط
 مجرور کردن است مقصد نماز تباہی ہا سے آن مقاصد و یکسو کردن ہمت
 است از چیزیکہ غافل کند آن چیزاں مقاصد بیان این خلوت چیزیت
 کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم باش در دنیا مانند مسافر یا مانند گذرندہ راہ
 و شمار کن نفس خود را از اصحاب قبورتا آخر حدیث پس نزدیک ادا کردن شہر ایط
 خلوت درست شود مقصد خلوت آنخلوت نشین و جمع کرد و ہمت آن خلوت
 نشین و گردن ہمتا سے مختلف یک ہمت پس گو کہ غافل شود و خلوت را در حالے
 کہ ہمت کنندہ است نقش خود را در حالیکہ معدوم دانندہ است تا مخر خلق را

بالہول و فضائل خواجگان چشت از حضرت امام احمد حضرت نظام الحق و اولین مدرس مروت

۱۲۱

و انماست چنان تو انی ایشان در حالے کہ ترک کنندہ است مروتیارا و شہوت است اسے
 آن دنیا را در حالے کہ داناست بر حضرت اسے آن دنیا و ہر آرزو سے ہے آن
 دنیا کہ کہ شود خلوت آن خلوت نشیں آباداں باقسام عبادات و تہیکہ عاجز شود نفس
 انصاحب خلوت و برداشت کردن شغلہا سے بر تر و کلمات تر فرود آرد آن
 نفس را بسوسے عبادتہا سے خورد تر و سبک تر و اگر غلبہ کند بلیل پس خوش و
 راضی و آراں نفس را یا بھل اندک یا بخواب اندک پس بدستی کہ درین خوش داشتن
 پر سیر است از شورش ہے نفس گو کہ پر سیر کند آنصاحب خلوت بیکاری را پس
 بدستی کہ آن بطالت سخت غافل سے کند دلہا را خدا تعالیٰ بر این کارا عانت
 کند آن نظام الحق والدین را و نگاہ دارد ویرا حق تعالیٰ از چیزیکہ بدستی کہ ہرانی
 کند اورا حق تعالیٰ در آن حالے کہ اللہ تعالیٰ ہر یان تراست از ہر ہر یان
 رحمت کامل تر مازل باد بر محمد و آل محمد نیز وقتے کہ بسیار شود ہر ہر آن نظام الحق
 از خلوت جاری شود بسبب آن خلوتہا چشتہ و نامحی و علم و وقتے کہ جمع کنندہ شود
 خلوت او عبادات ناقہ برسد بسوسے او کسے کہ قادر نشود رسیدن را بسوسے ما
 تمام بکند بسوسے آن نعمت را پس دست بزرگ آن نظام الحق نائب
 دست ماست و آن نظام الملئہ از جملہ خلیفہ ہے ماست و لازم گرفتن حکم آن
 نظام الحق در کار دین و در کار دنیا از جملہ تنظیم ماست پس رحم کن حق تعالیٰ
 کسے را کہ اکرام کند آن نظام الحق را و بزرگی دارد کسے را کہ من بزرگ داشت
 اورا و ہمان و خوار دارد کسے را کہ نگاہ ندارد آنکس حق کسے را کہ من بگاہ داشت
 حق آن را صحیح و ثابت است تمامی این مثال از فقیر مسعود تمام شہاں مثال بیدار
 اللہ تعالیٰ و خوبی توفیق دادن آن خدا تعالیٰ اللہ انما تراست بسرا بخاتم کار
 کاتب حروف از والہ خود سید مبارک محمد کرمانی رحمۃ اللہ علیہ سماع داد و
 درانچہ شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس اللہ سرہ رحمت داشت کہ ہر
 زحمت اندازد دنیا بدست عقیبے خواہ خراب سید محمد کرمانی جد کاتب حروف است

بالکلی در غفلت اهل خواجه گلان چشت از حضرت شیخ رسالت تا عهد حضرت نظام الحق و الدین قدس سره

شهر و پلی در اجودین رسید و دید که شیخ بیبوح العالم درون حجره یالاست کهست
 غلطیده است و فرزندان و یاران پیش در حجره نشسته در مشورت آنکه بجهت مقام سبج
 التماس کنندند میان سید محمد کرمانی علیه الرحمه خواست که بجهت پانچوس درون حجره
 برود فرزندان مانع شدند که وقت نیست سید محمد کرمانی علیه الرحمه را طاقت نماز و حجره
 بکشاود و درون رفت و در پاس شیخ شیوخ العالم افتاد و شیخ کبیر چشم مبارک باز کرد
 و پرسید که سید چگونه و کس رسیدی سید محمد کرمانی گفت این بنده همین ساعت رسیده
 است بجزه خواست که قدم بوس سلطان المشایخ رساند انشاید که در شغل اگر
 ابتدا از ذکر سلطان المشایخ خواهم کرد شیخ شیوخ العالم تحقیق در بابی مرحمت نمایند
 کرد و اینی بر قرآن فرزندان شیخ کبیر خوش نخواهد بود اول سلام و پرسش از مشایخ
 که در آن ایام در شهر بودند رساندن گرفت و شیخ شیوخ العالم بگوشش رضا استماع
 میفرمود چون ذکر سلطان المشایخ خواست گفت که مولانا نظام الدین بنده
 مخدوم بندگی و پانچوس رسانیده است و اوقات بیاد دعای شیخ شیوخ العالم صرف
 میکند شیخ شیوخ العالم بر نیوف در باب سلطان المشایخ مرحمت فرمود و پرسید که
 چگونه است خوش است بجزه گفت که ایامه و مصلی و عصا سے بدو بید
 چون این سخن پس فرزندان شیخ کبیر رسید بر آشفته و هر یک بخصومت و عجز پیش
 آمدند که پس چه کردی مطلوب ما را بدگر که دانیدی سید محمد کرمانی گفت من چکنم
 مخصوص ذکر ایشان نکرده ام امانت سلام هر یک را از مشایخ و پلی میرسانیدم در اشتهار
 آن ذکر ایشان نیز کرده شد چون حقیقی عزوجل بکرم توحش کیے را بداند اندازہ من
 باشد که مانع آن دولت باشم چون خبر نقل شیخ کبیر سلطان المشایخ رسید سلطان
 المشایخ عنایت اجودین کرد چون بزیارت شیخ شیوخ العالم شیخ کبیر مشرف شد
 مولانا پیر الدین اسحاق انجامة و مصلی و عصا بخدمت شیخ المشایخ حضرت سلطان
 المشایخ رسانید و ذکر سید محمد کرمانی کرد که خدمت سید رعایت حقوق
 محبت شاد و نجیب ابواجی کرد و سلطان المشایخ سید محمد را در کنار

بائبل در فضائل خواجگان چشت از حضرت سالت تا محمد حضرت نظام الامن والامن قدس سره

۱۲۳

گرفت و عقد محبت میان این دو بزرگ حکم ترش را کجھ بشر علی ذلک و سلطان
المشایخ بقلم مبارک خود نوشته است که شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس سره
الذی سره العزیز کہ کاتب صوف را بخواند و روز و آدینہ بعد از فراخ نمازیست و بیستم ماه
جمادی الاول سنہ تسع و ستین و ستائیم لغاب از زمین مبارک در دهن کاتب
گرد و وصیت فرمود و حفظ کلام اللہ المجید رزقہ اللہ تعالیٰ و شیخ شیوخ العالم فرید الحق
والدین فرمود نظام گفتم بیک خواجہ کہ گفتن این دنیا ترا داده اند اینجا بیست و یک سال گذر
نظره میثاق تکلفی بزرگے خوش گوید بیست بسی لطف تو تو اس را تش آب
انگشت و بیون جاہ تو بر صرخ بر تو اس آید و غرہ مبارک شعبان سنہ تسع
و ستین و ستائیم از حضرت شیخ شیوخ العالم قدس سره العزیز التماس نموده
آید شیخ شیوخ العالم با جایت و مدد فاتحہ مقرون فرمود از براسے آنکہ تشابہ
و بر خلق نگر و سلطان المشایخ میفرمود در آنچه شیخ شیوخ العالم قدس سره
مفتوح رحمت داشت مرا با چند یار زیارت شہد اسے کہ آنجا بود مذکور ستادہ بود
چون ما بخدمت پیوستم فرمود کہ دعاسے شایخ اثر نکر در هیچ جواب فراہم نیاید یار
بود اورا علی بہاری گفتند سے او دور تر استادہ بودا گفت ما ناقصانیم و ذات
مبارک شیخ کامل و علی ناقصان در حق کاملان کے مستجاب شود این سخن
بسیع مبارک شیخ شیوخ العالم نرسیدہ من عین آن بسیع مبارک رسانیدم مرا
فرمود کہ من از خدا خواستام کہ ہر جہ تو از خدا سے بخواہی بیانی بداراں آن
روز عصایمن داد و میفرمود کہ شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین قدس سره
سره العزیز در حجرہ سرورینہ کردہ و بشیرہ متغیر کردہ میگشت و این بیت میگفت
پیت خواہم کہ ہمیشہ در وفاسے توزیم و خاکسے شوم و زیر پاسے توزیم و مقصود
من خستہ ز کونین تو می از ہر تو میرم از براسے توزیم چون بیت تمام کرد سر بسجود
نہاد من کرت من مثل این دیدم و حجرہ در فتم و سرور قدیم شیخ شیوخ العالم
نہادم شیخ کبیر فرمود و خواہ پیہ خواہی من چیزے دینی خواستم شیخ مرا بخشد بجزہ

سہ یکیدن از تو کفایت یکنان یکدین سہ سو کند خدا سے تعالیٰ خواجہ ادرا۔

بانی دل در فضائل خراجگان حضرت امام رضا علیه السلام و امامت علی بن ابی طالب و امامت علی بن ابی طالب و امامت علی بن ابی طالب

۱۲۴

پیشماں شدیم که پراخواستم که در سماع بمیرم بعده قاضی محی الدین کاشانی پرسید
 آن چه بود سلطان المشایخ فرمود استقامت خوانتم شیخ مزاجی و میفرمود که روز
 نظام الدین پسر شیخ شیوخ العالم و این ضعیف هر دو پیش شیخ شیوخ العالم
 بوده ایم بر لفظ مبارک راند شاه هر دو فرزند اید سوسے او اشارت کرد که تو نانی و سوسے
 بنده اشارت کرد که تو جانی و میفرمود که شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین بنده
 که یکے بود با من پیوندا کرده بود چون از من بر رفت چند گاه مزاج او برقرار بود باز
 از آن قرار گشت و یکے دیگر بود که از من دور تر رفت و دیر سے ہما نجا بود تا دیر سے
 مزاج برقرار بود بعد از دیر سے او ہم گشت انگاہ سوسے با من کرد که این
 مرد نامن پیوسته است ہم برکن مزاج است و بیخ نگشته است سلطان المشایخ
 چون بر نیخوت رسید بگریست و ہم در گریه بر لفظ مبارک راند تا امروز محبت ایشان
 برقرار است بلکه بر مزید انچه شد علی ذلک تلمذہ ہم در بیان حجابہ ہلے سلطنت
 المشایخ در آخر عمر و روش آن بادشاہ دین قدس اللہ سرہ العزیز کتاب حروف
 از والد خود سید مبارک محمد کرمانی سماع دارو کہ مدت نسی سال در ایام جوانی
 سلطان المشایخ را حجابات سخت بود چنانکہ شئمہ از آن ہم درین کتاب تحریر یافته
 است و مدت نسی سال دیگر تا آخر عمر حجابہ در سخت تر از آن بر ذوات ملک صفات
 خود نہاد با وجود فتوحات و اقبال دنیا بہ بندگی بندگان او آواز انجمله سبتر بود
 الغرض چون عمر عزیز سلطان المشایخ بہشتا و سال کشید پنچ وقت نماز بہشت
 جماعت از بالاسے با جماعت تمامہ کہ عوارتے بس رقیع است فرود آمد سوسے و
 با و رویشاں و عزیزاں کہ در آن جمع ملکوت حاضر میشدند نماز گذاروبے ایشان
 بواسطہ سلطان المشایخ مستوجب بہشت میگشتن تا این کہ بر سن صوم
 دوام بود روزہ افطار کم میکردند و بوقت افطار سہل چنیرے از طعام بخوردند یک
 نانے و یا نیم نانے برابر سبزی و یا تلخ گریاہ و یا قدرے برنج این ہم بسبب
 موافقت عزیزاں و درویشاں و مسافراں و تا آن غایت کہ بدولت و رایہ

بازگردد و صفای نواجگان چشت از حضرت سالت تا بعد حضرت لفظ الحق و الدین قدس سره

۱۲۵

سے بودند ہم در ایشامے بودند در باب ہر کہ شفقت بودے بصحیح خاص و بنوالہ جمعہ ہر
 مخصوص میں میگردد و اینہذا آن سعادت کرا روزی بودے از مولانا محسن الدین
 صحیحے روایت میکنن کہ فرمود کہ من وقتے در ماہہ سلطان المشایخ حاضر بودم بوقت
 اقطار نظر من جاب سلطان المشایخ بودیدم کہ آغاز طعام خوردن سلطان
 المشایخ سج کہ دست مبارک در کاسہ بچیت تقدیرانہ کردیم چنان دراز کردہ در کاسہ بود
 کہ وقت برداشتن مائدہ شد العرض بعد از اقطار بالاکہ مقام سکونت بود میرفتند
 یاران و عزیزان کہ از شہر و اطراف آمدہ سے بودند میان نماز شام و نماز خفتن بالا
 طلب شدے تا ساعتے بسعادت جماعت و بشرت جمال ولایت سلطان
 المشایخ مشرف و منور گردند بزرگے خوش گوید شعر طوفان بنی اربعین قوس آنت
 بانیہم قوس من نوحہ من و جہانک بحسنہ بعدہ از ہر جنس میوہا سے شہر خشک و
 ناکولات و مشروبات لطیف لذیذ پیش مے آوردند و آن عزیزان تناول میکردند
 و ایشاں را دلاری میفرمود و از عالم ہر یکے پرسش میکرد تا کہے گمان آن نبرد کہ
 سلطان المشایخ ازاں نعمتہا سے دنیا چھٹے میگرفت تا ما این الوان نجم ابرا
 آن مے آوردند تا آن عزیزان غریب و شہریرا دل دریا بدو چون سلطان المشایخ
 بدولت نماز خفتن بجماعت گذارو سے باز بالارفتے ساعتے نیکو مشغول بودے
 بعدہ چون بہکت استراحت در کہیٹ نشستے در آن وقت تسبیح مے آوردند و
 ہر دست مبارک او میدادند و بیاں وقت بچکس را از یاران محل آن بودے
 کہ پیش برو جزا میرخسرو کہ حکایت ہا سے ہر جنس پیش نشستہ کردے سلطان
 المشایخ نچ براسے خاطر امیرخسرو و سر مبارک برضا جنبا نیسے و وقت از وقت
 فرمودے کہ ترک خیرہا چیت امیرخسرو و بر حکم این فرماں میداں فراخ یاختے اگر
 کتہ پر سیدندے فیصلے فرود خواندے درین محل از خور و گناں قرا تسیاں و بعضے
 مولازادگان کہ محل داشتند نوش میرفتند قد ہا سے مبارک بسر و دیدہ میمالیدند
 امیرخسرو گوید بیت نعت خسرو مسکین ازین ہوس شہباز کہ دیدہ بر کفنا

سہ خوشی بہت مرچشم ہا سے خوبے را کہ تودرمیان ایشان آہی پس ایشان با نعت اللہ از دیدن درو گیلوئی

پایت نبرد خواب شود + بعد و چون امیر خسرو و خوردگان از پیش تخت فرقه ساجی
 سلطان المشایخ بیرون آمدند استقبال قادم بیادند و چنان آفتاب پر آب
 بجهت توحی سلطان المشایخ داشته و خود بیرون آمدند بعد و سلطان
 المشایخ خود بر خاسته و در راه تخییر کردست و در آن محل جز حق کسی دیگر نبودند
 خداوند که تمام شب چه رازها و چه نیانها و چه ذوقها و چه شوها با خدا کے تعالی
 بودند چنانکه در این بیست بار با زبان مبارک سلطان المشایخ
 گذشته است بیت عشق که ز تو دارم اسے شمع چنگل + دل داندون و انم و
 من و انم و دل + و بخند سلطان المشایخ بنشسته دیده ام قطره تها منم و شب
 و چراغے + مونس شده تا پگاه روزم + کاش ز آه سرد چشم + گاه از شرف سینہ
 بر فروزم + و نیز این بیت بر زبان مبارک برگزیده است بیست یا بیست
 بتماشای من و شمع بیا + کز من دکنے نماذ و از دسے دودسے + شیخ سعدی
 خوش گوید بیست شبها من و شمع میگدازیم + اینست که سوز من نہاں است
 وقتے مولانا بہرام کہ از نیرگان شیخ نجیب الدین متوکل بود و بصلا حیت و دنیا
 و مردنی موصوفت او میگفت کہ وقتے سلطان المشایخ را بنیارت شیخ الاسلام
 قطب الدین بختیار قدس سرہ العزیز دریا فتم فاما در رعایت مشغولی ویدم
 بعد ملاقات سلطان الاولیا سلطان المشایخ فرمود کہ مرا مشب نمود و اند کہ
 نظام ہر کہ ترا دیدہ است از مونس من او را بیامرزیدم و کاتب حروف بخط مبارک
 سلطان المشایخ بنشسته دیده است کہ اِنِّیْ بِاللَّغْثِ هَذِیْکَ اللَّیْلَةَ اَرْتَعِیْنِ
 یَسْتَهٗ فَاَسْتَعِیْنِ مِنْ سَعِیْ ذَکَرْنِیْ ذُبَابًا و گمان کاتب حروف اینست کہ آن
 شب کہ سلطان المشایخ را بیاں کرامت مخصوص گردانیدہ اند چنانکہ ذکر
 رفته است ہمیں شب است کہ سلطان المشایخ بقول مبارک کہ خود قصہ
 آن شب در تحت عبارت عربی آورده است در آن شب سلطان المشایخ
 من یزیدی کہ رسیدم من درین شب چہن سل با پس شرم سے آید مرا چہن سالی خود و فیکہ
 یاد سے آید یاد کند رضی تعالی عنہ مرا بقدر کس۔

باب اول و تفصیل خوابگان چشت از حضرت سیدنا محمد حضرت نظام الحق و الدین قدس سرہ

۱۲۷

پس کرامت مشرف گشته بود و بدین رجب اعلیٰ کہ بدین او آمد زیدہ شوق مکرم شدہ از بہت
 سلطان المشائخ ہمیں جواب آید کہ من شرم دارم ازین خبر خوشی کہ در آن حضرت پیر گشتے
 یاد کند اگر چه بر شجراں سلطان المشائخ شب قدر سے بود چنانکہ روایت کنند
 شبے سلطان المشائخ بمطالعہ کتب اسرار الہی مشغول بود و بقلم مبارک خود
 آن معانی کہ از عالم غیب لہجہ پیشد قید میکرد و را شناسے این مطالعہ کتاب موزت
 قطعی قلم از دست مبارک سلطان المشائخ بگشت سر نوک خود بر زمین نہا
 و بایستاد و خدا تعالیٰ و تقدس را سجدہ کرد سلطان المشائخ بدین علامت
 شب قدر دریافت بزرگے گوید پیٹ امشب شب قدر است بشتاب و قدر
 شب قدر خوش در یاب و از خواجہ سالار خدین کہ ذکر او در کتب مناقب یاراں
 تحریر یافته ہست روایت میکنہ کہ سلطان المشائخ نے فرمود ہینکہ آخر
 شب نے نمودیتے از عالم غیب در دل من فرودے آید بر آن خوش میباشم
 شیخ سعودی خوش گوید پیٹ چنداں نشینم کہ بر کید نفس صبح و کا وقت بدل
 میرسد از دوست میمانے و امیر خسرو در مدح ایسا بادشاہ خوش گوید قطعہ
 نے نابرابر دیدہ کس بخشے نے نابال یافتہ بدیش و ہر شیش زواج عالم ہر آہ
 صبح دولت و میدہ در شب تار و چنانکہ امشب در دل من این بیت فرو خوانند
 پیٹ ورنہانیم عذر با پذیر و اسے بسا آرزو کہ خاک شدہ ہست و گربانیم زندہ
 برد وزیم و دامتہ کز فراق چاک شدہ است و چون دوم بار این بیت آغاز کرد
 ناگاہ عورتے را دیدم کہ بر من آمد بجز تمام آواز کرد کہ شمارا نشاید کہ این بیت
 بخواند سلطان المشائخ روسے سوئے حاضران کروند کہ تعبیر این چه باشد
 قاضی شرف الدین یار کہ اورا فریوز گے ہم گفتن سے عرضہ اشت کرد
 مخدوم اینی در واقعہ بود و یاد خواب سلطان المشائخ فرمود کہ خیر چنانکہ
 من و تو شستہ ایم یعنی در بیماری بود بعدہ قاضی شرف الدین عرضہ شد
 کہ ایسا دنیا است بخوابد کہ از شمار بود سلطان المشائخ قول اورا تحسین

بارئال در فضائل غریبان پیش از حضرت زین العابدین علی بن ابی طالب

کرد آمدیم بر سر حرفت چون وقت سحر شدی خادم بیامدی و از جانب بیرون نخواستی
 بزور سلطان المشایخ دریا کردی طعام سحر از بر جنس پیش میبند سبیل
 تناول کردی باقی فرمودی بجهت خوردگان نگاهدارید و از خواججه عبد الرحیم
 که سحر بدون عهد او بود روایت میکنند که پیشتر حال آن بودی که سلطان المشایخ
 سحر خوردی عبد الرحیم میگفت من عرض داشتم که مخدوم وقت افطار طعام
 کمتر بخورد اگر طعام سحر اندک تمامی حال چشود و ضعف قوت گیرد پس محل بگریختی گفتی
 که چندین مسکینان و درویشاں در کجیهای مساجد و دوکانها گرسنه و فاقه زده
 افتاده اند این طعام در حلق من چگونگی فرورد و همچنان طعام از پیش بر میداشتی
 چون سوز شدی بر کرانظر بر جمال مبارک سلطان المشایخ افتادی تصد
 کردی مگر سستی طالع است چشمهاست مبارک سرخ بودی از بیداری شب
 این ضعیف گوید فتوحی شکار چشم تو جانها بیکبار اسیر زلف تو دلبها پرتار
 خیال زلف تو خواب از سرم برد و چشم مست تو خون دلم خورد و چندین مجاهد
 باک سلطان المشایخ اختیار کرد هرگز ضعیفی بر وجود مبارک او ظاهر نشد و از بستی
 که داشت نگشت و هرگز کسی نگفت که سلطان المشایخ چهار صد یا پانصد کفایت
 نماز میگذارد و یا چندین تسبیح میگوید مگر آنکه عمر عزیز او بشغولی باشد باطن که خبر حقیقت
 بر آن مطلع بود و در یافت دلبها مصروف شد چنانچه میفرمود که مراد و احوال کتاب و آواز
 در آن مسطور بود تا توانی راستی بدی در رساں که دل مومن محل اسرار زکیوت
 است بزنگ خوش گوید پیوست سیکوش که راستی بجای نی برسد یا دست شکست
 بناسی برسد و میفرمود در بانده رقیامت هیچ کالاسی را آنچه را روح نخواهد
 بود که دریافت دلبهار الغرض چون روز شدی تمام روز آن پادشاه و پسر بر سجا
 مشایخ کبار استقبال قبله مشغول باطن مشایخ االی الله کانه یمنظر الیه تشریف
 بودی و از آینه گان هر که آمدی از طوائف مختلف از علما و مشایخ و صدور
 اکابر و وضعی و شریف بر اندازد علم و مرتبه هر کسی که آن شخص در آن فرست بودی

باب اول در فضائل نوجوان چشتی از حضرت سید محمد حضرت نظام الحق والدین قدس سره

۱۲۹

بمحرمت بر پرسیدے و خاطر او دریافتے و ظاہر ابدیشال مشغول بودے و بابلین
 میں کل الوجود بحق مشغول و در معنی آن و تہ وقت را بعد عدو یہ نظمے خوش گوید شعر
 اِنِّیْ جَعَلْتُكَ فِی الْعُقُوْبِ مُعَدِّیْ ۛ وَ یَحِبُّ جَنِّیْ مَنْ اَرَادَ حُلُوْلَیْ سِیِّ ۛ قَالَ یَسْمُو
 مَخِیْلَ الْجَلِیْسِ صَوَّ اِسْمُ ۛ وَ یَكْنِیْبُ قَلْبِیْ فِی الْعُقُوْدِ اِذْ اَكْتَلِسْیْ ۛ شیخ سعدی خوش
 گوید بیت ہرگز وجود حاضر و غایب شنیدہ ہن دریاں جمع و دم جلسے دیگر
 است ۛ آیتہ و رونڈہ از غریب و شہرے ہر کہ بیا دے سے و سعادت پاسے بولے
 حاصل کردے چپکس را محروم نگذاشتے از جامہ و عینل و تحفت و ہدایا کہ از عالم غیب
 رسیدے ہمہ بھرت رسانیدے و ہر کہ آمدے و بہر وقت کہ آمدے توقف بنفس
 در حال پیش میرنہ منقولست کہ وقتے سلطان المشائخ دروں حجرہ قیلولہ
 کردہ بود و ویشے رسیدے چہرے موجود نبود اخی بیجا کہ آن درویش را بازگذا
 فی الحال سلطان المشائخ در قیلولہ شیخ شیوخ العالم فرید الحق والدین را
 در خواب دید سلطان المشائخ خواست کہ خدمت کنے شیوخ العالم
 فرمہ و اگر در خانہ چہرے نیست بقدر روح سخن رعایت آیندہ واجب است
 ایں از کجا آمدہ است کہ بچہنیں خستہ دل بازگردانند چون از قیلولہ برخاست
 اخی مساک خادم را طلبیدہ و از نیجا تقصیر کرد کہ کہ آمدہ بود چون تحقیق شد سلطان
 المشائخ بروقت کرد کہ خدمت شیخ شیوخ العالم را در غضب دیدہ ہم مرا
 عتاب میکرد و بدازیں اگر چہ در قیلولہ باسم مزخرب کنی بعدہ سلطان المشائخ را
 مہو و شدہ چوں در قیلولہ سے بودند ہمینکہ بیدار میشدند دو سخن بر رسیدندے یکے
 آنکہ سایہ گشترہ است دوم آنکہ آیندہ آمدہ است تیا یہ کہ منتظر باشد و چون وقت
 نماز پیشیں شدے بعد ادا سے نماز پیشیں غیزرانے کہ بہمت پاسے بوس رسیدہ
 سے بودند پیش سلطان المشائخ طلب شدے و بجا اورہ و دلداری ایشان

سید نے فرمایا کہ اگر انہدم میں ترا در دل حدیث کردہ شدہ کلمن دوست بیدار رہو جسم من کیسے دانے اگر
 میکنے آنکس جلوس با من پس جسم من خاص ہم تقصیر را الفت گیرندہ است دوست دل من در دل طاعت
 گیرندہ است ۱۲

بابیال و فضایل و احوال حضرت امام محمد باقر علیہ السلام و والدین قدس سرہ

مشغول گشتے و در عبادات و سوا که این راه در مجتهد حق جل و علی راه منوی کرد
 و فحول علماء و زو و عباد که بخدمت و آن مجلس حاضرین بودند که در مجال آن
 نبودند که سر بالاکند و روئے مبارک سلطان المشایخ پدید آید جهت آنکه
 که بایستی حق تعالی بر سلطان المشایخ آید بود و هر چه سلطان المشایخ فرمود
 سر بر زمین بینهادند و قبول میکردند مولانا شمس الدین یحیی رحمة الله علیه
 می فرمود که آن زمان که در مجلس سلطان المشایخ بودیم ما را مجال نبود که
 که سر بالاکنیم و روئے سلطان المشایخ بر بنیم سر و و انداخته بدانشچه فرمان شد
 روزی بر زمین می آوردیم امیر خسرو گوید بیت خوابا بباده غورین من
 جبره خوار ایشاں بهر چرخ که خورده سرتی درین نهاده به و اگر در علم سخن گفتند
 و یا مشکلی بود که حاضران مجلس را بهور باطن از علم من لدنی جوایه اسے شافی فرمود
 بحسن تقریر کے کہ ایشاں تخیر سے ماندند و با خود میگفتند کہ این جوایه اسے کتابی
 نیست و این سحر علم الهام ربانی و من لدنی نباشد ہم ازین سبب فحول علماء
 شهر کہ بتقصیف تعذایل تصویف مشهور بودند بنده این حضرت گشتند و در حوت
 و سروری از سرور کردند و سرورین آستانه نهادند نکته و هم در بیان فتح و
 فتوح و اسباب آن و آمدن بادشاهان و وقت بگدالی برور سلطان المشایخ
 نظام الحق والدین قدس سرہ العزیز امیر خسرو و روح امین بادشا
 دین گوید مشنوی در حجره فقرا و شاهای در عالم دل جہاں پناہی به شاہنشہ
 سپہ سرور و سپہ تاج و شاهانش بجا کپاسے محتاج و بزرگے خوش گوید بیت
 شدہ پیش در کاش اندر زینش و مفاک از لب تا جداران کشور و کاتب حضرت
 از و المذود سحر مبارک بچکر کرانی رحمة الله علیه سماع دار و چون در شرح
 از عالم غریب بر سلطان المشایخ بکشاوند و دنیا از سر پناہی طوفان و بنگان

۱۳۴۱

سلطان المشائخ بہاد و سلطان المشائخ انرا بخلہ میرا بود و در وہ مبارک
 اور محبت باری تو اسے چناں فرود گرفته کہ پیرا اسے بیچ چیز نداشت شیخ سعیدی
 رحمتہ اللعالمیہ خوش گوید ہمیت چناں برو تو آشفتہ ام یہ بوسے تو مست
 کہ نیشتم خبر از بر کہ در دو عالم هست و از یہہ احوال دنیا کہ خاطر حق پذیراوازاں
 بجلی منتظر بود و گر یہ بودے او اگر وقتہ فتوحے گراں سیدے گریہ بیشتر کردے
 و بہد بیشتر فرمودے کہ زود تر تفرقہ کنید و ساعتہ فصاحتہ کساں میفرستاد
 کہ تفرقہ کروند چون سے شنید کہ در حال قسمت کردن و بجا جان رسانیدند
 خاطر مبارک قرار گرفتے و در ہر جمعہ تجرید فرمودے و حجرہ با و انبار خانہ خالی
 کتا نیدے چنانکہ جا رو ب میدانہ بعدہ در مسجد جمعہ رفتے و اگر از بادشاہان
 و بادشاہزادگان بر در سلطان المشائخ سے آمدند و فتوحات سے آوردند
 و آواز و بد بہ آمدن ایٹاں ناگاہ بگوش مبارک اور سیدے نقشے سردار
 سیدہ مصفا بر آوردے کہ آہ کجا سے آید وقت درویشے غارت کروند امیر
 خسرو خوش گوید ہمیت تو کہ بر ویر تو کم شد سرد تاج بادشاہاں و چو خیال
 فاسد است اینکہ من گدات جویم و وقتے چشم مبارک پر آب کردہ بود و میفرمود
 کہ اینہ از انجا است در آنچه خواستم از حضرت شیخ شیعوخ العالم باز کردم
 بوقت وداع شیخ کبیر مرا یکد و کاسے چینی خریج راہ فرمود باز فرمان رسانیدند
 کہ امروز باش فروارواں شوی چون وقت افطار شیخ کبیر نزدیک شد
 بیچ موجود نبود من عرضداشت کردم صدقہ مخدوم یکد و کاسے ہر خریج را
 رسیدہ است اگر فرمان باشد از ان وجہ طعمے بکت شیخ شیعوخ العالم
 بغایت خوش شد و دعا ہائے خیر از انی داشت چنانکہ این حکایت مشخ
 در نکتہ مجاہد شیخ شیعوخ العالم تحریر یافتہ است شیخ شیعوخ العالم

بایں فضل خراجگان چشتی حضرت نالت آجہ حضرت نظام الحق الدین قدس سرہ

العالم فرمود کہ من براسے تو قدر سے دنیا از خدا خواستہ ام یہی کہ شیخ شیعہ
 العالم فرمود بل زرم کہ آہ چینی بزرگان سبب دنیا درختہ افتادہ اند حال
 من چه خواہد بش بچو و آنکہ آئینی در خاطر گذشت شیخ شیعہ العالم بر فرمود
 کہ تراختہ نخواہد شد خاطر خود جہاد بیدیں نفس مبارک خوش شدم سے فرمود
 شبے بوقت آخر شب سے نیم عورتی در سخن جماعت خانہ جاروب میدہ
 پرسیدم تو کیستی گفت من دنیا ام جاروب زنی خانہ مخدوم میکنم گفتم اسے
 فساد ترا در خانہ من چکار از خانہ من بیرون رو بہ چند کہ سے گفتم بیرون
 نیرفت بعدہ انگشت بر قفا سے او نہادم و از در خانہ بیرون کردم در میان
 کو چہ بانمودم انقضایم بقدر آنکہ انگشت بر قفا سے او رسید آن نار ماندہ
 رو سے داد و میفرمود در آنچه خوردم پیش مولانا علاؤ الدین اصولی
 در پیداول میخواندم روز سے در مسجی خلوت بود مگر ر میگردم در شناسے
 آن دیدم کہ مار سے زریں یا نگ گناں میروند من بنظر تجارب دیدن
 گرفتہم آخرین ہماراں مار سے خورد دیدم میرفت گفتم بار سے دریا ہم کہ این
 چیست دستار چه بیاں مار خورد انداختم دیدم کہ در زیر آن دستار چه توپوہ
 تنگہ ناسے ز راست من دستار چه برداشتم تنگہ سے ز رہا نجا افتادہ گذارم
 تکتہ یا زو ہم در بیان آنکہ در باب سلطان المشایخ نظام الحق الدین
 قدس سرہ العزیز حاسدان بخیرت سلطان علاؤ الدین خلجی
 انرا مکتوب بر مانہ شخمانے رسانیدند کہ لایق مجلس حضرت سلطان المشایخ
 نباشد و القا کردن و مقہور گشتن دشمنان وال کاتب صرف سبید
 مبارک محمد کرانی رحمۃ اللہ علیہ میفرمود و آن آیام کہ حق تعالی سلطان
 المشایخ را جہور عالمیان جلوہ گری داد و کوس عظمت و کرامت اور

باب اول در فضائل غلامان چشت از حضرت امامت علی مرتضیٰ و والدین قدس سره

۱۳۳۴

گوش فلک ملک رسید و مملکتی از علما و مشایخ و اعدا و ملوک بنده آنحضرت گشتند
 این ضعیف گوید بشموی قبله خسرواں روسه نہیں بہ بہت کشتو ہمیشہ زیریں
 تاج شاہاں از خاک در گہ توہ سرور اں خاک گشته در روہ توہ در گہ تست کاماں
 در گہ ماہ و خورشید پاسپانہش نگرہ عاسد انرا خار حمد در ول خلیدن گرفت
 بگوش بادشاہ حمد سلطان عطاوالدین رسانیدند کہ سلطان المشایخ
 مقتدا سے عالم شدہ است و بیخ خلق از خلق نیست کہ خاک در او را تاج سر
 نیدارند حکیم ستمائی چه خوش بیست ہر کہ او خاک نیست بر او ہر گز خستہ
 است خاک بر سر او بہ والوان نعم مایدہ سلطان المشایخ رشک الوان
 بہشت است مثل این کیفیت لایر بادشاہ حمد گفتند و در ضمیر او نشانند
 نباید کہ خلل ملکست بادشاہ انرا آنحضرت زاید زیرا چه خلل ملک بعضی بادشاہان
 سلف ازین طائفہ شدہ است چون این معنی بسیار رسانیدند و این شاہ
 غیور بود بیک خیال کلی چہانے را زیر تیغے آورده و خلیجانہ با برے انداختہ
 الغرض این بادشاہ غیور و در خاطر گذرانید کہ احتمال دارد آنمعنی رست
 باشد زیرا چہ مقریان و لوازم و جوانب تخت من و سایر خلق بنده و مرید
 او شدہ اند بزرگے گوش گوید بیست متابعند ترا چون سپہ خور دو بزرگہ
 سخناند ترا چون زمانہ سپہ جوان ہچیلہ باید ایگفت تا از ضمیر مہارک او چیزے
 ما را روشن شود کہ میل بدیں چیز یاد دیا با و شاہ دانا بود تذکرہ در پردہ خست
 اسور بادشاہی متضمن ہچند حدیث نویسانید یکصیبت بدہضمون بود چون
 سلطان المشایخ مخدوم عالمیاں است و در روین و دنیا ہر کرا عا جتیت
 از آنحضرت برے آید و حق تعالی ز نام ملکست دنیا بدست این بنامہ
 دادہ است بنده شاید کہ ہر کارے و مصلحتے کہ در ملکست پیش آید بنامہ

باینال و بیاضی خود و گمان حقیقت از حضرت سالت تا عهد حضرت نظام الحق و الدین قدس سره

سلطان المشایخ عرضدار و تا پند آنچه از آنحضرت خیریت مملکت و خلاص

حال این پنده باشد در بیان شود تا این پنده و با مثال آن بگویند و خلاص جان
 در مملکت خویش از آن داد و بزرگی خوش گوید بپیت تا مگر خدمت بر بند بست +
 پسر خنجر رشید نشد تا جور به بنابرین مقدمه چند حدیثی درین باب بنجیست عرض
 افتاده است بقلم مبارک خویش آنچه خیریت کار مملکت در آن باشد زیر هر حدیثی
 بنشستن فرمایند تا میند آتیزه پور و ناخست رساند بزرگی خوش گوید شاعر و آری الا
 مِّنْ رُّشْدٍ كَثِيرٍ تَمَرُّ قَدْ ظَلَّ أَهْلُهَا عَنِ رَأْيِ الْمُسْتَوْفِي ۚ و بزرگی
 خوش گوید بپیت تا آسائش غلامی و آدانش جبارا و در طلعت مبارک و را
 مثنی تست به پزل این تذکره مرتب کنانید خضر خاں را که از پسران محبوب
 او و مرید سلطان المشایخ بود طلبید و آن تذکره بر دست او داد و او را گفت
 که این کاغذ بهر دو تن یوسا برسان و بر دست سلطان المشایخ بدو خضر خاں
 باقیه این حال معام بود چون خضر خاں بخدمت سلطان المشایخ
 رسید بعد قدم بوس آن کاغذ را بدست مبارک سلطان المشایخ داد سلطان
 المشایخ آن کاغذ را بردست کرد و مطالعه فرمود و حاضران مجلس را گفت که
 خاتم النبیین بعد از خود که در پیشان را با کار بادشاهان چه کار من در چشم از شهر
 گوشه گرفته ام و بدینا گوی بادشاه و سلطانان مشغولم اگر سبب این معنی بادشاه بنده
 ازین چیز می مراد گوید من از بیجا هم بروم اَرْضُ اللّٰهِ وَاَسِعَةُ ۚ چون خواست خضر خاں
 سلطان المشایخ علاء الدین رسانید بادشاه بغایت خوش شد و گفت من
 میدانستم که این معنی حضرت سلطان المشایخ نسبتی ندارد و قاماد شمنان میخوانند
 که مراد مراد آن خدا در اندازند و این معنی سبب خرابی ملک گردید بعد بادشاه
 بندگان جناب قدس سلطان المشایخ را معذرتها کرد و گفته فرستاد که
 این بے پیغم من کارها بے مشکلات را بفرستد شود و میباید که آن مشکلات از منل روح من آن
 زمین ضاکت داده است.

بانی فیضیال فیہما حضرت مولانا محمد حضرت نظام الحق والدین قدس سرہ

۱۳۱

من از معتقدان آن محمد و محمد جراتے کردہ ام بخشیدہ باشند و اجازت
 گفتہ آسن بیایم و سعادت پائے بوس حاصل کنم سلطان المشایخ گفت
 آمدن حاجت نیست من بدعاے غیبت مشغولم و دعاے غیبت را اثر نیست
 سلطان علاء الدین باز بچہ ملاقات اصلاح بسیار کرد سلطان المشایخ
 فرمود کہ خانہ این ضعیف دوردار درگرازی یک درد یکدین من از در دیگر بیرون
 روم و تیز و الدکاتب حروف رحمتہ اللطیفہ سے فرمود کہ سلطان جلال الدین
 اناراضہ بر نادر و عہد دولت خود خواست کہ بخدمت سلطان المشایخ بیاید
 پر چند دریں باب التماس میگردیدند تا غایتی کہ با امیر خسرو و شاعر کہ
 مصحف دارا بود و اتفاق کرد کہ بغیر اجازت بخدمت سلطان المشایخ برود
 امیر خسرو و مناسب ہمیں دانست کہ این معنی بخدمت مرشد خود عرض بیاید
 و اگر خدمت سلطان المشایخ عرض نذارم تحقیق از من بر بخدمت ترا معلوم
 بود مرا خبر نگردی اگر چه بادشاہ امیر خسرو و سرے گفتہ بود فاما از سر جان خود
 برخاست و بخدمت سلطان المشایخ عرض داشت کہ فردا سلطان بخدمت
 خواهد آمد بجزو یکہ سلطان المشایخ این معنی شنید ہماں ساعت غزینیت
 اچو دہن کرد و زیارت اشیح شیوخ العالم فریاد الحق والدین قدس سرہ
 سرہ العزیز رواں شد چون این معنی بادشاہ شنید از امیر خسرو و برنجید کہ تو
 سرما کشف کردی و از سعادت پائے بوس سلطان المشایخ محروم گردی
 امیر خسرو گفت اندر بخش بادشاہ ہمیں خوف جاں باشد فاما از بخش سلطان
 المشایخ خوف سلب ایماں باشد بادشاہ دانا بود این جواب را استخساں فرمود
 نگامہ و وار و ہم در بیان ملاقات سلطان المشایخ نظام الحق والدین بخش
 الاسلام رکن الحق والدین بخش الاسلام بہا والدین زر کربا قدس سرہ

بالفعل فیضایل نما جان چشت از حضرت است تا عهد حضرت نغمان الحق والدین قدس سره

۱۳۶

سره العزیز کاتب حروف از سید مبارک محمد کرمان رحمة الله علیه سماع دارد
 که کرات سلطان المشایخ را با شیخ رکن الدین قدس سره مطلقاً
 شده است کرات اول در عهد سلطان قطب الدین پسر سلطان
 علاء الدین شیخ رکن الدین رحمة الله علیه از ملتان در شهر واپلی سماع
 چون نزدیک رسید سلطان المشایخ استقبال کرد و شیخ رکن الدین
 را بگذر حوض خاص علاقئ سراسئ است بوقت فرض مامداد انجا دریا نیت
 بتظیم بسیار ملاقات کرد فاما ملاقاتی سبکی وقی الحال بازگشت چون شیخ
 رکن الدین بسطان قطب الدین پیوست سلطان پرسید که از نزدیکان
 این شهر اول شمارا که برسد شیخ گفت آنکه بهترین اهل شهر بود یعنی سلطان
 المشایخ قدس سره العزیز کرات دوم شیخ رکن الدین چون شنید که
 سلطان المشایخ نماز جمعه در سبکی کیاو کبری میگذازد روز جمعه در مسجد
 کیلو کبری بجهت نماز جمعه حاضر شد و نزدیک در شمال که سمت لایح است
 بنشست و سلطان المشایخ هم در مقام مهود نزدیک در جنوب بوقت
 درآمدن چنانچه بود سلطان المشایخ را خیر کردند که شیخ رکن الدین
 درین مسجد حاضر شده است و میان این دو در مسجد سخن و سماع و مسامحتی
 بعد راست چون سلطان المشایخ از ادائے نماز جمعه فارغ شد بر جای
 در مقامی که شیخ رکن الدین نشسته بود بیاید و شیخ رکن الدین بنام
 مشغول بود سلطان المشایخ پیش پشتم شیخ رکن الدین بنشست
 تا آن غایت که شیخ رکن الدین از مشغولی خود فارغ شد بعد هر دو بزرگ
 ملاقات کرده و مصافحه و معاظرت بجا آوردند و از هر دو جانب شیخ تقصیر از مرد میباید
 نبود شیخ رکن الدین از آنجا که کمال او بود و سبکی حضرت سلطان المشایخ

بارگ ل فضائل خواجگان چشمان حضرت سالت تا فتح نظام الحق والهدى قدس سره العزیز

۱۳۴

گرفت حکایت کنان سمت در جنوب که مقام مهیود سلطان المشایخ بود و وال
شده و دولت شیخ رکن الدین نیز برین آورد و چون برود بزرگ بر آستانه این دور
رسیدند شیخ رکن الدین تعظیم سلطان المشایخ را گفت که اول شام در دولت سواد
شویید و سلطان المشایخ نیز به تعظیم شیخ رکن الدین راست فرمود که اول شام سواد
شویید تا برین اسلوب که اول شیخ رکن الدین سوار شد کثرت تیموم ملک السادات سینه
کمال الدین احمد محمد کرمانی هم کتاب عروف در در سراسر بادشاه بود چون
از آنجا بازگشت دید که شیخ رکن الدین سمت عیاش پور سے آید بفر است در وقت
که بخدمت سلطان المشایخ میرود و اسپا تجیل براند در حظیره سلطان المشایخ
رسید تا خبر کند سلطان المشایخ در آن روز در حظیره بود و مقام مهیود و بارگ ل
بود بالای سے حوض فائده و صنفه که منسوب بعمارت خواجہ جہاں احمد ایاز است
در محله که درین وقت شیخ حسن سر برهنه عمارت کنانی رہا است و آن بارگ ل شش
بود چون خبر بدین شیخ رکن الدین شنید یعنی بخود راه نداد و فرمود که این سمت
اندر پست هم هست احتمال دارد که وزیرت بزرگان این عوالے برود و فال
اقبال خادم استعدا و مانیده و بدو هدایایے شکر و گرد آرد چون شیخ
رکن الدین از راه اندر پست منحرف شد و جانب در حظیره سلطان المشایخ
میل کرد چنانکه دولت شیخ رکن الدین در گنبد و بلنیر سیاه گلی که نزدیک چوتن و
یاراں است رسید سلطان المشایخ از بالای سے بام سعادت فرود آمد و در میان
صفه ستون این برود بزرگ ملاقات شد دولت شیخ رکن الدین هم دروں
صفه ستون مذکور فرود آوردند شیخ رکن الدین را در آن ایام دریائے سیار
آزار سے رسید و بود بال سبب نمیتوانست که از دولت فرود آید چند جہد کرد و فرود
کیرا فرود آید از آنجا که تواضع و اخلاق سلطان المشایخ بود و هیچ چیز و مانده
ندا و شیخ رکن الدین هم در دولت نشست و متصل دولت شیخ رکن الدین
مقابل روسے جانب قبله سلطان المشایخ نشست و ساعتی بکامله محاوره

بانی فضائل نوجوانان حضرت مولانا صاحب حضرت نظام الحق والدین قدس سرہ العزیز

یکدیگر مشغول شدند و میں میان مولانا عجاوب الملت والدین اسمعیل کہ ہر اور
 صوری و معنوی شیخ رکن الدین بود قدس سرہ العزیز گفت کہ امر و زی وجود
 اس دو بزرگ مجلسیہ بابرکت است و خیر الحجالس مجلسیہ است کہ دلائل بھمت علمی
 باشد این سخن بگفت بعدہ توجہ لیساطان المشائخ کرد سلطان المشائخ گستا
 بود و شیخ رکن الدین نیز سخنے نگفت بعدہ مولانا عجاوب الدین سوال کرد کہ حضرت
 رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کہ از مکہ در مدینہ ہجرت فرمود حکمت چہ بود شیخ رکن الدین
 توجہ لیساطان المشائخ کرد و جواب تھماس کرد و سلطان المشائخ توجہ لیساطان
 رکن الدین کرد و گفت شما بیان فرمائید بعدہ شیخ رکن الدین جواب فرمود در جواب
 مکالات نبوت کہ بھمت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم تقدیر کردہ بودند
 موقوف بر آن داشتہ چون حضرت رسالت صلعم باصحاب ہفتہ کہ در مدینہ بودند سب
 مکالات و درجات مکمل گرد و چون شیخ رکن الدین اس جواب فرمود سلطان المشائخ
 گفت کہ این ضعیف را نیز چہ در خاطر سے گذرد فاما در بیچ تفسیر سے و کتابے ندیدہ
 ام و آن اینست کہ دعوت ارشاد حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بہ مکیاں سید
 بود و ایشان بیاں دولت مشرف گشتہ فاما جماعت ناقصان کہ در مدینہ بودند و حضرت
 رسالت صلی اللہ علیہ وسلم غیبتوانستہ رسید حضرت رسالت صلی اللہ علیہ
 وسلم فرماں شد کہ از مکہ در مدینہ ہجرت کن تا از مکالات تو بدین ناقصاں چیز سے
 برسد و ایشان از دولت تو مکمل گردند غرض میں اردو کاتب صرف بر آنجماہ کہ در
 جوابہائے کہ اس دو بزرگ دیں فرمودند در تحت ہر جوابے عظمت و کمال ہر دو
 بزرگ معلوم سے شود کہ یکدیگر را بدین عبارات لطیف تعظیم کردہ اندا الغرض شیخوں
 خواستند کہ مابیکدہ پیش آرند رخ جانوبہ کاتب حروف رحمت اللہ علیہ آورند کہ
 اس کار شگاست کہ از میان ما کسے را زبرد آں نباشد کہ پیش اس دو بزرگ
 ایسڈہ تواند کشید و ایسڈہ فرمود رحمتہ اللہ علیہ چون سن کنندور، ہی پیش بر دم
 دینم کہ یا اسے ڈولہ شیخ رکن الدین کاغذ ہائے عرایض محتاجاں بسیار است

باک ل و فضائل خواجگان پیش از حضرتت بحالت تاج محمد حضرت نظام الحق والدین قدس من الله سره العزیز

۱۳۴۹

اس کا غذا بکجا نب میگردم تا جاسے نہادون نان باشد دریں محل شیخ رکن الدین
 قدس من الله سره العزیز دسے سو سے سلطان المشایخ کرد و گفت شما یہ انید کہ
 این کا غذا چیست بعد فرمود ایس غرایض میکیان این زمان کہ من بر باد شای
 میروم خلق محتاج غرایض میدہند تاہمات ایشان بکفایت رسد و امر فرمایا
 را معلوم نمود کہ من بر باد شاہ دیں میروم سلطان المشایخ بحسن عمارت الطما
 و اخلاق بسیار معزز شد کہ چون طعام ترتیب کردہ شد و سکورا سہ کہ انگور و دیگر
 بود شیخ رکن الدین جانب من اشارت کرد کہ این سکورا پیش من بیار دیں
 محل سلطان المشایخ فرمود کہ ہم شہریت شیخ رکن الدین رحمتہ اللہ علیہ
 فرمود ترش ہم ازاں است سلطان المشایخ فرمود کہ عزیز ہم ازاں است
 الغرض چو طعام برداشتند اقبال خادم چند قطوعہ جامہ مہین از چہرگی و شاہ
 باف و یک گره صد تنگہ زرد جامہ یار یک بستہ چنانکہ شعاع لعلی تنگہ ازاں
 گره بیروں میزد پیش شیخ رکن الدین آوردند چون نظر شیخ رکن الدین
 بر آن گره تنگہ از زرافتا فرمود کہ اُستر ذبیک سلطان المشایخ فرمود اُستر
 ذہبک و ذہابک و مد ذہبک دازین حرف مستنبط خواہش سلوک
 کریم الدین بیانہ داماد خواجہ محمد بزرگ الدین الحق کہ نمیرہ شیخ شیوخ العالم
 فرید الحق والدین قدس اللہ سرہ معنی استنباط کردہ اینست کہ آنچه شیخ الاسلام
 شیخ رکن الدین رحمتہ اللہ علیہ فرمود کہ اُستر ذہبک مفہوم این معلوم و ظاہر
 است و آنچه سلطان المشایخ فرمود کہ اُستر ذہبک و ذہابک
 و مد ذہبک مراد این دو لفظ دیگر ذہابک و مد ذہبک درین محتاج نیست
 مقرر باد کہ ستر معاملہ سلوک این را واجب است بلکہ فرض تا این معاملہ
 دینی متفقہ نظر خلق نگردد کہ نظر خلق آستہ قویست و دفع این آفت ہمیں آست
 کہ خدا سے تعاملے در باب سیکے کریم کند از مقام محبت بدرجہ محبوبیت رساند و نحوین
 کہ بر معاملہ محبوب خدا کسے را اظلالع و بد پس نامزد حال او چیز سے گرداند کہ خلق

شیخ رکن الدین
 رحمتہ اللہ علیہ
 فرمود کہ
 اُستر ذہبک
 و ذہابک
 و مد ذہبک
 درین محتاج
 نیست

باب اول فی مناقب خواجه بنگال حضرت علی بن ابراهیم حضرت نظام الدین و الدین قدس سرہ العزیز

ظاہر میں رائے نظر برآں چیز افتاد و خلق و گرفت و گوسے آن چیز نماز و معاملہ آن محبوب
 و پروردہ ستر باشد چنانکہ دوستے اردوستان خدا سے تعالیٰ را دنیا اقبال کن و او را بخل
 مبر ایاشد و باطن مبارک او بخت باری تعالیٰ چنان استغرق کہ پروا نکند هیچ چیز سے
 نباشد و میل بکونین نکند و نظر خلق برآں اقبال دنیا باشد و او بجا طرح جمع بر سجاد و بخت
 باری تعالیٰ راضی و مستقیم است تا ذوق دروغم خبر سے میدہار دوست بہ از طعمہ و شہ
 بخار اگر خبر ستم بہ سبب معاملہ آنچنین و لیکن میں سبب نظر انبیا و صلحون و محروس بماند
 و در عالم مشاہدہ و قرب ہر روز بلکہ ہر ساعت بر فریادیں این و لفظ ذہابک و
 صد ذہابک و جواب استاذ ذہابک درست آید بار آیم ہر حرف آن جامہ
 و تکرار سے ز شیخ رکن الدین قبول تمیکر و بعدہ آن جامہ با اگر تکرار پیش
 مولانا عموال الدین اسمعیل کہ بادی شیخ رکن الدین بود بروند و خدمت مولانا
 عموال الدین نیز سبب موافقت شیخ رکن الدین قبول تمیکر دریں محل شیخ
 رکن الدین جانب مولانا عموال الدین اشارت کرد کہ توستان بعدہ مولانا
 عموال الدین کہ بود نور علم و فضل و تقویٰ آراستہ بود و حکم اشارت شیخ خود قبول کروا کرت
 چہارم سلطان المشایخ را رحمت بود شیخ رکن الدین قدس سرہ العزیز و بعد
 سلطان المشایخ آمد و عشرہ ذی الحجہ بود چوں ملاقات شد شیخ رکن الدین
 فرمود کہ عشرہ ذی الحجہ بہت و ہر کسے بہت دریافت سعادت شیخ سعی مے کند تا من
 سعی کردہ ام تا زیارت سلطان المشایخ در یام تا وہاں شیخ حاصل آید سلطان
 المشایخ قدس سرہ العزیز چشم برآب کرد و با انواع کرم معذرت میفرمود و کرت پنجم
 چوں رحمت سلطان المشایخ قدس سرہ العزیز غالب شد عجیب رحمت کرد
 غایب بہت و عشق چند کرت ہر روز غایب میشد و چند کرت حاضر در این چنین حالے
 شیخ رکن الدین بیادت آمد شیخ سعی بجی خوش گوید بہت خنک آن شیخ کہ یام
 بیادت بسر کردہ و در وندال بجز این دوست نداشت و در او را و سلطان المشایخ
 بر کبشت نشد و بہت قدرت فرود آمدن از کبشت ممکن نبود و بعد ملاقات سلطان المشایخ

بانی نیرنگی خراجگان پیش از حضرت سالت تا عمر حضرت نظام الحق والدین قدس سره علیہ السلام

۱۳۱

شیخ زکریا الدین را بر کبکٹ نے نشانہ نمے نشست پچھاں کرسی آورند شیخ
 زکریا الدین بر کرسی نشست و پداں تخریر بودند کہ سلطان المشائخ در عالم تخریر
 مکالمہ و محاورہ جگودہ خواہد بود فاما سلطان المشائخ انکالے کہ داشتند بحال خود
 باز آمدند و با شیخ زکریا الدین مشغول شد بعد شیخ زکریا الدین فرمود رحمۃ اللہ
 علیہ کہ انبیاء و پیغمبروں کا عندنا المقابلات چنانچہ در حدیث است ما من یحیی یموت
 الا و یحییہ و من او لی یخلف ای شان نذا ولیار انیر تخریر است خواہ باشد خوان بر وند چوں
 قصہ میرنجار است سلطان المشائخ را حیات خود کہ حیات عالمیان متضمن آنست
 از حضرت رب العالمین چند گامے باید خواست تا ناقصانرا کمالے حاصل شود
 سلطان المشائخ چشم پر آب کرد و فرمود کہ من حضرت رسالت را علی اللہ علیہ
 و سلم را در خواب دیدہ ام کہ میفرمود نظام اشتیاق تو ما را بسیار است شیخ زکریا الدین
 رحمۃ اللہ علیہ حاضران بریں حرف در گریہ شد بعد زمانے شیخ زکریا الدین
 باز گشت عرض میداد کہ کاتب عیون بگنجد کہ این بندہ سعادت قدم بوس شیخ
 زکریا الدین رحمۃ اللہ علیہ عهد تعلق در شہر و طلی برابر جہ ماوریں خود مولانا
 شمس الدین دامغانی دریافتہ بود و حق تک مایزہ ایشان در زشتہ ریں بندہ تا
 شد نکتہ سیزدهم در بیان بعضے کرامات سلطان المشائخ نظام الحق و الشریع
 والدین قدس سرہ العزیز سلطان المشائخ رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ بر می
 حاضر بود و خواہد مجھ و شوہ کہ از عیون شیخ شیوخ العالم فرید الدین او نیز در آن
 مجلس حاضر میگفت کہ من اول حال در خواب صورتہاے لطیف و صاحب
 جمال میدیدم ازیں جنس بسیار میگفت بعدہ سلطان المشائخ فرمود این معنی
 بسیار میباشد وقتے من در کبکٹ نشستہ بودم فرشتہ بصورت ماہ بیام نزدیک
 کبکٹ من با ایستاد و مرا گفت درویشے پیش در ایستاد و است بعدہ فرمود نور زریں
 روز چهارشنبه وقت استوار فرود می آید تا روز شنبہ می باشد ہمیں کہ آفتاب
 بر می آید آن نور الایمے رود وقتے مردے بخدست سلطان المشائخ طعمای
 انبیا انصار دہ نے شود نر و موت تو ہمہ ہمیشہ روز تیا جائد خواہد بود سوکے روزہ نیست شیخ
 نبی کہ سیر دانستی کرا یکجا اختیار دادے شود و ان بھی ۱۱